بسم الله الرحمن الرحيم

مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای «مدظله‌العالی»

شهادت

دُرّ گران‌بهایی است

که بعد از جنگ به هرکس نمی‌دهند.

شیرجان

«مردی که با ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام»

«سعادت ابدی یافت»

«نویسنده: طیّبه فرد»

سرشناسه: فرد، طیّبه
عنوان: شیرجان، مردی که با ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سعادت ابدی یافت
تکرار نام پدیدآور: نویسنده: طیّبه فرد
مشخصات نشر: قم: انتشارات مطیع، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.: مصوّر، عکس، نمونه • بها: ۶۰۰۰۰ ریال؛ شابک: ۸-۷۶-۷۱۰۷-۶۰۰-۹۷۸
وضعیّت فهرست‌نویسی: فیپا • یادداشت: کتابنامه، به‌صورت زیرنویس.
موضوع: طاطار، شیرمحمّد، ۱۳۴۰-۱۳۸۷ ـ سرگذشت‌نامه • موضوع: شهیدان شیعه ـ ایران ـ بازماندگان ـ خاطرات
موضوع: طاطار، شیرمحمّد، ۱۳۴۰-۱۳۸۷ ـ کلمات قصار
موضوع: طاطار، شیرمحمّد، ۱۳۴۰-۱۳۸۷ ـ نامه‌ها • موضوع: شهیدان شیعه ـ ایران ـ خاطرات
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵، ۴ف۲ط / ۱۶۶۸ DSR • رده‌بندی دیویی: ۹۵۵ /۰۸۴۳۰۹۲ • شماره مدرک: ۴۱۲۱۶۴۴

شیرجان

مردی که با ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام
سعادت ابدی یافت

نویسنده: **طیّبه فرد**

ناشر: **انتشارات مطیع**

مدیر هنری: **حمید مطیع**

* * *

نوبت چاپ: **دوم، پاییز ۱۳۹۵**

شمارگان: **۵۰۰۰ جلد**

شابک: **۸-۷۶-۷۱۰۷-۶۰۰-۹۷۸**

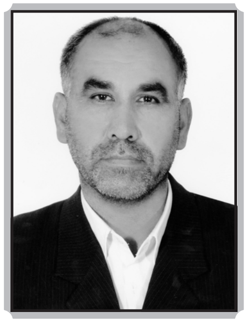
قیمت: **۴۰،۰۰۰ ریال**

* * *

«فهرست مطالب»

«فهرست مطالب»

«فهرست مطالب»



مستبصر شهید در یک نگاه

نام: شیرمحمّد

نام خانوادگی: طاطار

نام پدر: آق‌اویلی

تاریخ ولادت: ۱۳۴۰/۰۶/۱۸

محلّ تولّد: قره‌سو، نگین‌شهر (نظام‌آباد)،

گنبد کاووس، استان گلستان

تحصیلات: فوق‌دیپلم علوم اجتماعی

شغل: آموزش‌یار نهضت سوادآموزی و فعّالیّت در

کمیته‌ی امداد شهرستان آزادشهر و عضو شورای اسلامی روستا

تاریخ شهادت: ۱۳۸۷/۰۱/۱۷

محلّ شهادت: روستای قره‌سو، مقابل خانه‌ی مسکونی‌اش

نحوه‌ی شهادت: ترور توسّط وهّابیّت و عوامل تکفیری

(۲۱ ضربه‌ی قمه)

مزار شهید: آرامگاه مسلمین باوا پیر (باواکاکا) روستای

آقچه‌لی علیا (فطن آخوند)، کیلومتر ۵ جادّه‌ی گنبد به آزادشهر

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

بر آستان جانان گر سر توان نهادن
گلبانگ سربلندی، بر آسمان توان زد[۱]

بدون تردید شهادت رسیدن به اوج کمال انسان است و انتخاب آگاهانه‌ی آن حق را از باطل جدا می‌کند. در واقع شهادت، نتیجه‌ی سلامت روان، روحیّه‌ی شجاعت و انتخاب آگاهانه است؛ و یک اتّفاق نیست که برای هر کسی پیش بیاید.

سرانجامِ شهادت، در تفکّر شیعی؛ برترین کام‌یابی، بزرگ‌ترین پیروزی، والاترین مقام و گران‌مایه‌ترین درجه است. زیباترین لحظه‌ها، ساعتی است که شهید، پیروزمندانه به دست دشمنان خدا از جام شهادت سیراب شده و نزد پروردگار خود سُکنیٰ می‌گزینند.

***

در این مجموعه، سخن از شهیدی است که برای درک حقایق، آگاهانه انتخاب کرد. هدفش فقط تغییر مذهب نبود. او در این راستا بر مبنای اتّحاد بین مذاهب در مقابله با نفوذ و گسترش وهّابیّت

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۵۴.

ـ این قبیله‌ی نامشروع ـ در جوامع محروم، با تلاش، درایت، علم و اخلاق در ترکمن صحرا بروز و ظهور کرد؛ تا عدالت را پیاده کند.

تنها جرم این شهید عزیز، ولایت و محبّت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و اولاد طاهرینش علیهم‌السلام بود؛ و بر سر جان خویش با خدایش معامله کرد.

راهی‌ست راه عشق، که هیچش کناره نیست
آن جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست[1]

شهید شیرمحمّد طاطار با طلوعی دوباره، از پسِ تمام مِه‌گرفتگی‌ها و ابرها بیرون آمد و درخشید و شعاعی از نور وجودش برای همیشه روشنی‌بخش ترکمن‌صحرا شد. تا مددی باشد برای درماندگان در وادی سراب.

***

بر آن شدیم تا با اندک بضاعتی و گفتاری درخور درک‌مان در این مجموعه به معرّفی یکی از محبّان امام علی علیه‌السلام بپردازیم. امید است که مورد مرضیّ حق‌تعالی و تاییدات حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار گیرد؛ و فانوسی باشد برای طالبان طریق حق. ان‌شاءالله.

وَالسَّلامُ عَلَی الشُّهَدآءِ وَ الصِّدّیقینَ
۱۳ شهریور ۱۳۹۵ / ۱ ذی‌الحجّة ۱۴۳۷

---

۱. دیوان حافظ، غزل ۷۲.

پیش گفتار

ترکمن صحرا منطقه‌ای که در نیمه‌ی شمالی استان گلستان واقع شده است. وسعت آن از بندر ترکمن و گمیشان تا مناطق کوهستانی کلاله و مراوه‌تپّه و از طرفی تا مرزهای ترکمنستان کشیده شده است.

اهالی این استان از اقوام مختلف ترکمن، فارس، آذری، سیستانی و بلوچ هستند؛ که در کنار هم به‌آرامی زندگی می‌کنند.

ترکمن‌ها، انسان‌های نجیب، بی‌آلایش و مهمان‌نواز می‌باشند. شغل اصلی آن‌ها کشاورزی و دام‌داری است. زبان رایج مردم آن سرزمین به گویش ترکمنی است.

خانه‌های بومی و سنّتی ترکمن‌ها به صورت آلاچیق هست که شاکله‌ی فیزیکی خانه تشکیل شده است از چوب‌های نازک و تابیده‌ای که درهم تنیده شده است.

ترکمن‌ها دارای طوایف مختلف: «**قُجق**»، «**قان‌یاقماز**»، «**تکه**»، «**آق‌آتابای**»، «**یلمه**»، «**جعفربای**»، «**ایگ**»، «**نخورلی**» و... هستند که این‌ها زیرمجموعه‌ی دو قبیله‌ی بزرگ یموت و گوگلان می‌باشند.

ارزش و بزرگی این طوایف به جمعیّت، وسعت زمین‌های کشاورزی، مرتع‌ها و زیادی دام‌ها و طیور آنان برمی‌گردد.

ترکمن‌ها از دیرباز در پرورش اسب‌های اصیل و مسابقه‌ی اسب‌دوانی

و موسیقی سنّتی و خواندن شعرهای «**مختوم‌قلی فراغی**»[1] شاعر بلند آوازه‌ی ترکمن که ارادتمند به اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است، شهرت خاص دارند.

مردم ترکمن، اهل سنّت و حنفی مذهب هستند و محب و علاقه‌مند به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشند. آنان به نیّت امام حسین علیه‌السلام در ماه محرّم، اطعام می‌دهند؛ و همه در این مراسم شرکت می‌کنند. اگر در این ماه صاحب فرزندی شوند، به احترام روز عاشورا؛ آن را به زبان ترکمن‌ها «**عاشورقلی**» (بنده و خادم عاشورا) می‌نامند. هم‌چنین ترکمن‌ها در ماه محرّم مراسم خواستگاری، عقد و ازدواج ندارند.

از رسوم رایج آنان، رفتن عروس و داماد به زیارت امام رضا علیه‌السلام است. فرش دست‌بافت زنان ترکمن با نقش و رنگ‌های سنّتی، هدایای نفیسی است که هر ساله به حرم علی بن موسی‌الرّضا علیهماالسلام اهدا می‌شود.

برج قابوس (میل گنبد) که بلندترین برج آجری جهان است، یکی از مکان‌های تاریخی این منطقه می‌باشد. هم‌چنین در این خطّه جوانان برومند بسیاری وجود دارند که در میدان‌های ورزشی بین‌المللی، در رشته‌هایی هم‌چون والیبال و فوتبال، افتخارات بسیاری برای میهن اسلامی به‌ارمغان آورده‌اند.

---

۱. **مختوم‌قلی فراغی** (۱۱۱۲-۱۱۶۹ هـ.ش) از بزرگ‌ترین شاعران ترکمن‌زبان و از مهم‌ترین شخصیّت‌های مردم ترکمن به شمار می‌آید. وی در اشعار خود بیشتر به مسایل اجتماعی و سیاسی می‌پرداخت. مختوم‌قلی از مهم‌ترین افرادی است که تلاش زیادی برای اتّحاد ایلات و طوایف ترکمن داشت. از دیوان اشعار وی می‌توان اشاره نمود به:

مختومقلی! سندن قورقار یوره‌گیم   حق یانیندا قبول بولسون دیله‌گیم
حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام، عرشی کرسی گره‌گیم   کربلادا شهید اتدنگ سن دنیا

زندگی‌نامه

روستای «**قره‌سو**» (بایجق طاطار) از توابع دهستان نگین‌شهر (نظام‌آباد)، شهرستان گنبدکاووس، استان گلستان است.

بایجق طاطار، نام اوّلین کسی بود که در زمان چادرنشینی عشایر ترکمن در آن منطقه سُکنیٰ گزیده است؛ و آن جا را به نام ایشان نامیدند. بیشتر افراد پیر و سال‌خورده از آن نام می‌برند. اسم فعلی روستا که در نقشه‌ی شهرسازی مورد استفاده قرار می‌گیرد، «قره‌سو» است که در زبان ترکمن به معنی «**رود سیاه**» و برگرفته از رودی نیلی‌رنگ که در جوار روستا، جاری و ساری است.

* * *

در روزهای پایانی تابستان، ۱۸ شهریور ۱۳۴۰ در روستای قره‌سو (بایجق طاطار) کودکی دیده به جهان گشود که بزرگی و هیبتش آلاچیق ساده و محقّر آق اویلی و نور بی‌بی را مصفّا می‌کرد. آنان به امید داشتن فرزندی دلیر و بی‌باک، او را «**شیرمحمّد**» نامیدند. نامی که زیبنده‌ی مرام و مسلک او شد؛ و بر تارک ترکمن صحرا برای همیشه‌ی تاریخ نقش بست.

* * *

شیرمحمّد، کودکی را در یک خانواده‌ی روستایی اصیل ترکمن و اهل طایفه‌ی «**قان‌یاقماز**» (کسی که خون خودش را نمی‌سوزاند) با تمام

محرومیّت‌ها پشت سر گذاشت. وی تحصیلات ابتدایی را در روستا به‌پایان برد. یکی از هم‌کلاسی‌هایش می‌گوید: «شیرمحمّد هرگز زیر بار زور نمی‌رفت. یک حسّ ظلم‌ستیزی داشت. همان خصلت کودکی در بزرگی تکامل یافت.»[۱]

وی برای ادامه تحصیل وارد مدرسه‌ی راهنمایی نظام‌آباد شد. سال سوم راهنمایی بود که در یک سانحه‌ی تصادف، پدرش را از دست داد.

شیرمحمّد که سومین بچّه و اوّلین فرزند پسر خانواده بود؛ در فراق پدر و در حالی که پانزده سال بیشتر نداشت، بار مسوولیّت شش خواهر و دو برادرش را بر دوش گرفت. او در کنار تحصیل در مقطع متوسّطه در شهرستان گنبدکاووس، در یک قهوه‌خانه به‌عنوان مهمان‌دار مشغول به‌کار شد.

***

مشکلات زندگی آنان به حدّی بود که می‌گفت: «هر وقت باران می‌آمد، از چند جای سقفِ خانه آب می چکید. تعداد چکّه‌ها به حدّی بود که مجبور می‌شدیم سقف را از داخل خانه با یک سفره‌ی پلاستیکی بپوشانیم و با ایجاد یک سوراخ در سطح این سفره، آب‌های جمع‌شده را تخلیه کنیم؛ تا حداقل از یک جا آب بچکد.»

فقر و محرومیّت از یک‌سو، و کار و تحصیل از سوی دیگر؛ بر دوش

۱. به نقل از: ایّوب آقچه‌لی (کارمند بخش‌داری آزادشهر و عضو شورای اسلامی).

شیرمحمّد سنگینی می‌کرد. امّا آن‌چه بیشتر آزارش می‌داد، فقر عاطفی از فراق پدر بود. همیشه می‌گفت: «من هنوز گرمی و فشار دستان پدرم را زمانی که دستان مرا برای گرفتن قلم در کلاس اوّل همراهی می‌کرد، حس می‌کنم.»

روزهای سخت زندگی نه‌تنها شیرمحمّد را خسته و منزوی نکرد، بلکه از او یک مدیر توانمند در عرصه‌ی خانواده و اجتماع ساخت.

* * *

شیرمحمّد در کنار تحصیل و کار، به ورزش روی آورد و با تشکیل یک تیم فوتبال به‌نام «**بئرلشیگ**» (یعنی: وحدت و یک‌دلی) به معنای «**یکی‌شدن**»، در این عرصه پیش‌قدم شد.

به جهت آن روحیّه‌ی اجتماعی و مدیریّت قوی، خودش مربّی تیم شد و با گزینش جوانان مستعد از روستاهای مختلف، اعضای تیمش را تشکیل داد. می‌گفت: «بئرلشیگ» حدّومرز نمی‌شناسد. همه می‌توانند در آن شرکت کنند.»

او توانست حرکتی به راه اندازد و موجی در منطقه‌ی آن روز ترکمن صحرا ایجاد کند که بی‌سابقه بود. کاپیتان تیم که از دوستانش است، می‌گوید: «تا آن روز ما اصلا نمی‌دانستیم لباس ورزشی یعنی چه؟ شیرمحمّد تیم تشکیل داد.»[1]

* * *

۱. همان

سال‌های پایانی تحصیلِ شیرمحمّد در دبیرستان، مصادف بود با تحرّکات انقلاب اسلامی ایران علیه ستم‌گری‌های رژیم منحوس پهلوی؛ و این بهترین فرصت بود تا وی در هم‌سویی با انقلابیّون، تنفّر خویش از نظام سرمایه‌داری را در معرض نمایش قرار دهد. او که دوره‌ی خان و خان‌بازی‌های قبل از انقلاب را درک کرده بود و با فقر و محرومیّت دست‌وپنجه نرم می‌کرد، دیگر کسی جلودارش نبود.

با این‌که مقرّرات سختی بر نظام آموزشی جامعه‌ی آن روز حاکم بود؛ امّا روحیّه‌ی ظلم‌ستیزی شیرمحمّد اجازه نمی‌داد او فقط تماشاچی باشد. بلکه در تمام حرکت‌های جمعی علیه نظام پهلوی به‌راحتی کلاس را ترک می‌کرد؛ و هیچ مدیر و معلّمی نمی‌توانست در هنگام درس، مانع از خروج او از مدرسه شود. به‌طوری که هم‌کلاسی‌هایش می‌گفتند: «شیرمحمّد اگر بخواهد برود، می‌رود.»

تحرّکاتش فقط منحصر به راهپیمایی‌ها نبود، بلکه دیالوگ و نظر همه‌ی احزاب و گروه‌ها را بررّسی و مطالعه می‌کرد؛ سپس با علم و درایت آن را قبول یا رد می‌نمود؛ و هم‌چنان تا آخر عمر پی‌گیر مسایل نظام و همراه انقلاب بود.

* * *

بعد از ظلم‌ستیزی، انگیزه‌ی دیگر شیرمحمّد برای مبارزه با طاغوت، تبعیّت از فرمان‌های رهبر انقلاب حضرت امام خمینی رحمه‌الله در رابطه با رفع طبقات اجتماعی «**کاخ‌نشینی و کوخ‌نشینی**» بود.

انقلاب اسلامی به همّت رشادت ها و از جان گذشتگی های جوانان مومن و مخلص به پیروزی رسید. بعد از پیروزی انقلاب، او با تمام کنش هایی که در طول تحصیل با آن مواجه شده بود، توانست در رشته ی علوم انسانی دیپلم بگیرد.

***

حضور ایشان به عنوان یک فرد باسواد، و متواضع، با روابط اجتماعی بالا، در جامعه ی محروم روستایی آن روز، باعث شد تا مردم روستا برای حلّ مشکلات مالی و اداری خود، به وی مراجعه کنند. شیرمحمّد که نظام سرمایه داری را لمس کرده بود؛ و طعم فقر و تبعیض را به خوبی چشیده بود، ملجا و پناه قشر ضعیف و دردمند روستایی شد.

ابتدا با توجّه به فرمان امام رحمه‌الله مبنی بر تشکیل نهضت سوادآموزی، به عنوان معلّم نهضت در روستاها به فعّالیّت پرداخت. چون می دانست منشا تمام بدبختی ها و کمبودها، بی سوادی است. همیشه سعی می کرد با دلیل و منطق به حقیقت برسد. می گفت: «اگر با دلیل و منطق به مطلبی برسم، حتّی اگر از سوی دشمن باشد، قبول می کنم؛ وگرنه قابل قبول نیست.»

عطش حقیقت جویی باعث شد تا سطح علمی خویش را بالا ببرد. شیرمحمّد در کنار خدمت به هم نوعانش، توانست با مطالعه و تحقیق، حائز رتبه ی قبولی در دانشگاه شهرری شود؛ و پس از دو سال تحصیل در رشته ی علوم اجتماعی، موفّق به اخذ فوق دیپلم علوم اجتماعی شد.

در همان دوران در دانشگاه که به صورت اتّفاقی در موضوع و بحثی که بین دوستانش بود، وارد مناظره‌ی مذهبی می‌شود. او می‌گفت: «در این بحث‌ها بود که جرقّه‌های استبصارم زده شد.»

هرچند شیرمحمّد تبعیّت از رفتار و گفتار پدرش؛ و نبود امامت و عدل در اصول دینی خود را که باعث پیدایش قُلدران و زورمداری در جامعه را منشا استبصار خویش می‌دانست.

سعه‌ی صدر، خویشتن‌داری و گره‌گشایی از مشکلات مردم، حُسن خلق با روابط اجتماعی بالا، رسیدن به داد مظلومان، محرومیّت‌زدایی از سطح جامعه‌ی روستایی ترکمن‌صحرا با علم، نظم و آراستگی با آن روحیّه‌ی رهبری و مدیریّتی که داشت، باعث شد شیرمحمّد برخواسته از بطن جامعه‌ی مستضعفان به‌مرور در دل‌ها و جان‌ها نفوذ کند؛ و در بین ترکمن‌ها به «**شیرجان**» و در بین سیستانی‌ها و بلوچ‌های منطقه «**شریف**» لقب گیرد. این عزیزی و عزّت به‌واسطه‌ی آن سبک زندگی و معاشرت با مردم به‌وجود آمد.

***

شیرمحمّد یا شیرجان در سال ۱۳۶۴ به خدمت سربازی اعزام شد. دوره‌ی آموزشی را در پادگان نوده‌ی خاندوز شهرستان آزادشهر استان گلستان گذراند؛ و ادامه‌ی سربازی را در شهرستان دزفول استان خوزستان سپری کرد.

***

شیرجان در سال ۱۳۶۷ و در سن ۲۸ سالگی، با دختری متموّل از اهل سنّت به نام «**بی‌بی سارا آقچه‌لی**» که نسبت فامیلی با هم داشتند، ازدواج کرد.

همسرش می‌گوید: «وقتی‌که شیرجان به خواستگاری من آمد، از طرف پدر و عموهایم مخالفت‌هایی صورت گرفت. چون ما از یک خانواده‌ی متموّل و معروف در بین ترکمن‌ها بوده؛ و از لحاظ زیادیِ دام و مرتع نیز زبان‌زد بودیم؛ در حالی که ایشان از نظر مالی و اقتصادی، ضعیف بودند.

وقتی بزرگان قوم با یک دیگر مشورت کردند، به این نتیجه رسیدند؛ اگر چه شیرمحمّد ضعف اقتصادی دارد؛ امّا در رده‌ی سنّی خویش جزو معدود کسانی است که فوق‌دیپلم دارد؛ و در اجتماع آن روز، ظاهری آراسته و از نظر گفتمان اجتماعی، شاخص؛ و یک چهره‌ی شناخته شده در منطقه است.

در نهایت ایشان را پذیرفته و قرار عقد و ازدواج ما با مهریه‌ی هشتاد هزارتومان گذاشته شد؛ و من با بهترین جهیزیه در نوع خود و با یک کیلو طلا به خانه‌ی شیرمحمّد رفتم.

هر چند در خانه‌ی همسرم از نظر مالی نسبت به خانه پدری در مضیقه بودم؛ امّا چون منظّم بود و کار می‌کرد، فقر مالیش در نظرم نبود. بسیار عاقل و باشعور بود. یک کلمه حرف از دهان شیرجان یک دنیا برایم ارزش داشت.

در مدّت ۲۰ سال زندگی مشترک، یک بی‌احترامی از او ندیدم. هرگز در مورد مساله‌ای با من برخورد نامناسبی نداشت.»

***

شیرمحمّد در مورد انتخابش می‌گفت: «با توجّه به خانه‌داری و اصالتی که از شما سراغ داشتم؛ و خوش‌رویی و شیرزن بودن مادرتان، شما را به همسری برگزیدم.»

حاصل این ازدواج، یک پسر به نام بهمن و سه دختر به نام‌های سولماز، فرحناز و مهناز طاطار است؛ که همگی دارای تحصیلات بالای کلاسیک و حوزوی هستند.

بهمن طاطار طلبه‌ی پایه‌ی هشتم حوزه‌ی علمیّه‌ی قم و دارای تحصیلات دانشگاهی است؛ و سولماز طاطار از اوّلین طلبه‌های شیعه‌ی دختر ترکمن و فارغ‌التحصیل از حوزه‌ی علمیّه‌ی جامعة الزهراء علیهاالسلام قم و معلّم است.

فرحناز طاطار نیز کارشناسی ارشد مهندسی معماری دارد؛ و نایب قهرمان رشته‌ی ورزشی «ووشو»ی بانوان کشور و مربّی تربیت بدنی و معلّم است؛ و مهناز طاطار هم کارشناسی رشته‌ی حقوق دارد.

***

شیرمحمّد یا شیرجان برای امرار معاش و خدمات به روستاییان، مدّتی را در جهاد کشاورزی و در قسمت ادوات کشاورزی و کود به کار پرداخت.

مدّتی نیز در شرکت تعاونی خاصّ دام‌داران شهرستان آزادشهر به سرکشی و بازرسی از دام‌داران روی آورد.

چون شیرمحمّد برخواسته از متن یک جامعه‌ی مستضعف بود؛ از هر فرصتی برای خدمت به مردم محروم استفاده می‌کرد. طبع بلند و آن روحیّه‌ی ضدّ سرمایه‌داری، اجازه نمی‌داد که فقط شغلش یک منبع درآمدی برای خود و خانواده‌اش باشد.

این بود که وارد کمیته‌ی امداد آزادشهر شد؛ تا بتواند با شناسایی بیشتر محرومان، خودجوش وارد عمل شود؛ و در کنار گره‌گشایی از مردم، به عمران و آبادانی روستا نیز بپردازد.

یکی از هم‌کارانش می‌گوید: «ما با شیرمحمّد در کمیته‌ی امداد آزادشهر بودیم. با این‌که دست خودش تنگ بود، ولی بیشتر به فکر فقرا بود. آدم متفکّر و دل‌سوزی بود. در کلّ منطقه نفوذ داشت؛ و منطقه را آباد می‌کرد.»[1]

***

شیرمحمّد در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۰ به مذهب تشیّع و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام تشرّف پیدا کرد؛ و بعد از سه ماه تقیّه، در سال ۱۳۸۱ به‌صورت علنی تشیّع خود را اعلام کرد.

پسرش می‌گوید: «آن روزها من در مقطع راهنمایی درس می‌خواندم. با پدرم به‌اتّفاق خانواده خدمت امام‌جمعه‌ی محترم آزادشهر رفتیم.

۱. به نقل از: دوستان شهید در مراسم سالگرد شهادت.

بعد از سه ماه تقیّه و انجام تحقیقات بیشتر، پدرم به مذهب حقّه‌ی «**شیعه‌ی اثنی‌عشریّه**»[۱] درآمد.»

یکی از دوستانش می‌گوید: «ما همه شیرمحمّد را با این جمله می‌شناختیم؛ که او می‌گفت: «ما ۱۴۰۰ سال به ائمّه علیهم‌السلام بدهکار هستیم. دعا کنید ما، اهل‌بیت علیهم‌السلام را آن‌طور که حقّ‌شان هست، بشناسیم.»[۲]

* * *

بعد از تشرّف به مکتب تشیّع، شیرمحمّد طاطار، در سال ۱۳۸۵ به‌عنوان کاندیدای شورای اسلامی بخش قره‌سو انتخاب شد.

پسرش می‌گوید: «سه شب قبل از انتخابات شورای اسلامی بخش، عدّه‌ای از علمای تنگ‌نظر ـ که حضور شیرمحمّد در شورا به نفع‌شان نبود ـ به فکر افتاده و تشکیل جلسه دادند؛ و بنا به نظر خود مفادی را صورت‌جلسه کردند.

از ده نفر کاندیدای شورا، سه نفر را به انتخاب خود تعیین نموده و اسامی آنان را در برگه‌ای نوشته و شبانه در بین مردم توزیع کردند.

فقط از این برگه در خانه‌ی شیرمحمّد نیانداختند. چون در بین این

---

۱. **اثنی عشری**، از مذاهب زیرمجموعه‌ی مذهب شیعه که به آن «**مذهب جعفری**» یا «**اِمامیّه**» هم گفته می‌شود. پیروان آن معتقد به امامت دوازده امام معصوم علیهم‌السلام پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله (از حضرت علی علیه‌السلام تا امام مهدی عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) هستند. هرجا «امامیّه» به صورت مطلق عنوان گردد و یا لفظ «شیعه» به صورت مطلق بیان شود، منظور «اثنی‌عشریّه» هستند. آن‌ها را شیعه‌ی جعفری یا جعفریّه، اهل ایمان، اصحاب الانتظار و قائمیه نیز نامیده‌اند. امامیّه از فرقه‌های کلامی اسلامی و نام همه یا گروهی از شیعه می‌باشد.

۲. آقای میرعرب (از دوستان شهید)، در مراسم سالگرد شهادت.

سه نفر نامی از شیرمحمّد نبود؛ در حالی که او کاندیدا شده بود. اتّفاقا عکس موضوع اتّفاق افتاد. با تمام این نقشه ها برای برکناری شیرمحمّد، محبوبیّت ایشان، ائتلاف را شکست؛ و با اختلاف ۲۰ تا ۳۰ رای، کاندیدا شیرمحمّد طاطار به عنوان نفر نخست، برگزیده شد.»

❋ ❋ ❋

کتابخانه، تاسیس پست بانک، تعویض پلاک های قدیمی خانه ها و اسامی کوچه ها، پی گیری احداث پارک و محلّ تفریح کودکان، گازکشی روستا، تاسیس مدرسه ی جدید و انسجام مدارس قدیمی، هر روز از روستا به استانداری و باز به روستا، تلاش های بی وقفه ی شیرمحمّد بود که تعدادی از این طرح ها هنوز در دست اقدام بود.

یکی از ایده های فرهنگی و موفّق شیرمحمّد، برنامه ی جشن ویژه ی عید «**قربان تا غدیر**» بود؛ که هدفش تقویت وحدت بین شیعه و سنّی بود. این ایده در سال ۱۳۸۱ برای اوّلین بار در ترکمن صحرا توسّط شیرمحمّد طرح و اجرا شد.

❋ ❋ ❋

این جا بود که دشمنان دریافتند که خطر بزرگی از سوی شیرمحمّد منطقه را تهدید می کند. کار به جایی رسیده است که علمای اهل سنّت نیز پای بحث غدیر نشسته اند.

آنان یافته بودند که **تخریب** شیرجان ثمری ندارد؛ چون مردم منطقه فقط شیرمحمّد را نشنیده بودند؛ بلکه به وضوح لمس کرده بودند،

با آن‌همه نقشه در برکناری او از شورا، کاری از پیش نبردند. این جا بود که شروع به **تطمیع** نمودند. وعده‌ووعید می‌دادند که بیا و از این راه برگرد.

ایشان به‌شدّت تحت فشار بود. می‌گفت: «حاضرند برای من همه امکاناتی فراهم کنند؛ ولی من حاضر نیستم از مسیرم صرف نظر کنم.»

تطمیع کارساز نشد، این بود که **تهدید** کردند. امّا برایش اصلا اهمیّت نداشت. هدف وی فراتر از جانش بود.

❊ ❊ ❊

آرزوی پدرش مرحوم آق اویلی و مادرش نور بی‌بی برآورده شده بود؛ و فرزندشان شیرمحمّد واقعا خروشنده چون شیر، توفنده و شجاع بود.

او می‌گفت: «درختی که باری ندارد، هیچ‌کس از شاخه‌های آن آویزان نمی‌شود؛ امّا یک درختی که بار و میوه دارد، همه از آن آویزان می‌شوند. باید شانیّت این را پیدا کنید که از شاخه‌های تان آویزان شوند. باید آن قدر رشد کنید که شیطان تحمّلش تمام شود؛ و بیاید شما را از سرراه بردارد.»

آری! شیرمحمّد به آن شانیّت رسید و تاب شیطان صفتان را طاق کرد؛ تا این که او را به شهادت رساندند. دشمنان با برنامه‌ای از قبل تعیین شده کمر به قتل شیرمحمّد بستند. چون شورای بخش شده بود، بیش از پیش فعّالیّت می‌کرد؛ و به‌دنبال طرح‌ها، عمران و آبادانی منطقه بود.

❊ ❊ ❊

روز حادثه به گرگان می‌رود و عصر همان روز برمی‌گردد؛ بی آن‌که به خانه سری بزند، به دفتر شورا ـ که در کنار مسجد روستا است ـ می‌رود

تا به کارهایش بپردازد. از دفتر شورا با همسرش تماس می‌گیرد که شام را آماده کنید، ساعت ۱۱:۰۰ به خانه می‌آیم.

همسرش می‌گوید: «من تنها در خانه بودم و هر چهار فرزندمان در خوابگاه مدارس بودند. کتری را پر از آب نمودم تا چای را آماده کنم. منتظر جوش آمدن آب شدم؛ که چُرتم گرفت. یک دفعه بیدار شدم و سراغ کتری رفتم. آب جوش آمده بود.

به ساعت نگاه کردم؛ ۱۰:۳۰ شب بود. چای را دم کردم. مشغول بودم که دیدم کسی با لهجه‌ای ناقص در حالی که سعی می‌کرد خودش را ترکمن وانمود کند، صدا می‌زند: «شیرجان بامی؟ [شیرجان هست؟]» از اتاق بیرون آمدم و کنار ایوان ایستادم. دو نفر بودند شیرمحمّد را صدا می‌زدند. گفتم: «رفته دفتر شورا» پرسیدند: «دفتر شورا کجاست؟» گفتم: «کنار مسجد.»

داخل خانه آمدم. خانه‌ی ما یک حیاط بزرگی داشت؛ امّا بی حصار و دیوار که خانه‌ی ما با خانه‌ی همسایه از طریق جدول‌های آب از هم جدا می‌شد و بیرون خانه دقیقا مقابل حیاط، جادّه‌ی آسفالت آزادشهر به گنبدکاووس است؛ وآن طرف جاده، مرتع گندم زار بزرگی است که در آن موقع خوشه‌های گندم تقریبا قد کشیده بودند.

شبی تاریک که ماه اصلا در آسمان نبود؛ و فضای روستا با کم‌ترین روشنایی همه دست به‌دست هم داده بودند و حالت استتار خوبی را پدید آورده بودند. ساعت ۱۲:۰۰ شب بود که دیدم شیرمحمّد آمد.

سفره را آماده کرده بودم. بعد از یک احوال‌پرسی، برای صرف چای و شام بر سر سفره نشست. بسیار خسته بود. هرگز ندیده بودم بگوید: گرسنه‌ام. گرسنگی و تشنگی برایش خیلی معنا نداشت.

آن شب گفت: «گرسنه و تشنه هستم!» چای را در لیوان ریختم، قبل از این که از آن بنوشد، دوباره دیدم کسی با همان لهجه‌ی ناقص صدا می‌زند: «شیرجان دایی بامی؟» گفتم: «یک چوب دستی با خودت بردار.» با حالت انتقاد گفت: «چوب دستی برای چه؟» لباس راحتی تنش بود. کتش را روی آن پوشید و یک چراغ‌قوّه با خودش برداشت و بیرون رفت.

من در خانه منتظرش شدم تا برگردد و شام بخوریم. کمی گذشت؛ خبری نشد. دل شوره داشتم. با توجّه به خصوصیّت اخلاقی که از ایشان خبر داشتم، هرگز نمی‌شد که مراجعه‌کننده‌ای را به داخل خانه نیاورد. حتّی اگر شخص از این کار اکراه داشت، ولی شیرمحمّد با اصرار او را به خانه می‌آورد.

تاخیرش برایم بعید بود. از خانه بیرون آمدم تا وسط حیاط جلو رفتم. چون شبِ تاریکی بود، نشستم تا فضا را بهتر ببینم. همین‌که نشستم، دیدم چراغ‌قوه روشن روی زمین افتاده و می چرخد؛ و صدای درگیری و ضرب‌وشتم می‌آید. ایستادم؛ همین‌که خوب نگاه کردم، دیدم شخصی به طرفم می‌آید. با تمام وجودم فریاد زدم: «ای وای! کشتند...»

با صدای من، گردوخاک زیادی در فضا پیچید و ماشینی به سرعت حرکت کرد. دو نفر از تکفیری ها هم به دنبال ماشین پیاده می دویدند.

من به شدّت ترسیده بودم. با فریاد من، عموزاده های شیرمحمّد ـ که در همسایگی ما بودند ـ با بقیّه‌ی همسایگان برای کمک بیرون ریختند.

در این فاصله که عدّه‌ای به دنبال قاتلان رفتند؛ خودم را به شیرمحمّد رساندم. چندین ضربه‌ی چاقو از پشت به او زده بودند؛ که یک ضربه‌ی آن از قلبش بیرون زده بود. شکمش را دریده بودند. تا نگاهش کردم، به زبان ترکمنی گفت: «یورگیم آقدی؛ [یعنی: دلم ذوب شد.]»

قاتلان گریختند. شدّت جراحات وارده به حدّی بود که او را در میان پتو گذاشتیم تا توانستیم جمعش کنیم؛ و داخل ماشین بگذاریم. همسایه ها از او پرسیدند: قاتلان را شناختی؟ با اشاره گفت: «نقاب داشتند.»

***

شیرمحمّد را به بیمارستان تامین اجتماعی گنبدکاووس رساندیم. دکترها و پرستاران با دیدن رودخانه‌ی خون که از در بیمارستان تا داخل سالن کشیده شده بود، توان رساندن کمک های اوّلیه را از دست داده بودند.

چندساعتی بیشتر طول نکشید که در اثر شدّت جراحات وارده، شیرجان، جان به جان آفرین تسلیم کرد؛ و به سعادت رسید.» او در ۱۷ فروردین ماه سال ۱۳۸۷ به شهادت رسید؛ که سزاوارش بود.

شیرمحمّد با تشرّف به مکتب حقّه‌ی تشیّع، به کمال مطلوب رسید؛ و برای رسیدن به هدفش، قلّه‌ی رفیع شهادت را فتح کرد. شهادت برازنده‌ی صفات و کمالش بود، نیکوترین خلعتی که وجودش را پوشاند.

* * *

حضور شیرمحمّد در منطقه، خطری جدّی برای دشمنان محسوب می‌شد؛ که حضورش را برنتافته؛ و درصدد ترور و نابودی وی برآمدند. غافل از این‌که با ترور شیرمحمّد، نور وجودش خاموش نشد، بلکه شعله‌ی پرفروغی را برافروخت.

اثر معنوی خون شهید موجب رسواشدن بیشتر وهّابیّت کوردل و منافقین مزدور در منطقه گردید؛ و زمینه‌های آگاهی مردم آن دیار را فراهم آورد. هم‌چنین پرورش فرزندانی ثابت‌قدم در این راه که هر کدام مدارج علمی و اجتماعی ارزنده‌ای را کسب نمودند، نشان‌گر زنده بودن راه شهید می‌باشد.

هم‌چنین نصب تصویر شهید در ورودی جاده‌ی آزادشهر، نامیدن اتوبان و خیابانی به‌نام مبارک شهید شیرمحمّد طاطار و ایجاد یک مجتمع فرهنگی در محلّ شهادتش، تنها شعاعی از این نور است.

* * *

شهید شیرمحمّد طاطار اوّلین شخصیّتی بود که در استان گلستان هم اهل تشیّع و هم اهل تسنّن بر پیکر او نماز خواندند.

در امامزاده یحیی بن زید علیه‌السلام شهر گنبد به‌رسم شیعیان و با حضور مومنین، مراسم باشکوهی با قرائت قرآن و زیارت عاشورا و نماز میّت به امامت حجّة الاسلام و المسلمین حاج آقای بیات انجام شد.

هم‌چنین با انتقال پیکر شهید به روستای زادگاهش، مراسم ترحیم

ایشان توسّط اقوام و نزدیکان شهید و روستاییان، با آداب و رسوم ترکمن همراه با قرائت قرآن و نماز به امامت حاج آخوند سارلی نیز انجام شد.

با عمل به وصیّت شهید، پیکر پاکش در کنار پدر مرحومش در آرامگاه مسلمین باوا پیر (باوا کاکا)[1] روستای آقچه‌لی علیا (فطن آخوند)، در کیلومتر پنج جادّه‌ی گنبد به آزادشهر به خاک سپرده شد.

❊ ❊ ❊

در ایّام عزاداری برای شهید، عدّه‌ای از مسوولین و شخصیّت‌های استانی که جویای احوال بازماندگان شهید بودند، قرار می‌گذارند یک‌سری ملاقات از طرف خانواده‌ی شهید با مراجع عظام تقلید در استان قم صورت گیرد.

بعد از هفتمین روز شهادت، کاروانی متشکّل از دو فرزند شهید، تعدادی از روحانیّون و متدیّنین منطقه از شهرستان گنبد به دیدار مراجع عظام تقلید و برخی از علمای قم می‌روند.

یکی از مراجع تقلید در این دیدار خصوصی، بعد از یک گفت‌وگوی صمیمی، از بازماندگان شهید دل‌جویی نموده؛ و سپس عکس شهید را بوسیده و روی چشمان‌شان گذاشته و می‌گریند.

---

۱. باوا پیر (باوا کاکا): از علمای ترکمن زمان خود و از نوادگان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که در اصطلاح ترکمن‌ها، «اولاد» خوانده می‌شود. ایشان از مراتب عرفانی و مقامات معنوی برخوردار بود؛ و در جنگی که در آن زمان رخ‌داد، توسّط کفّار به شهاد ت رسید. پس از آن مزار این شهید که از احترام بالایی در میان مردم آن دیار برخوردار بود، تبدیل به آرامگاه مسلمین گشت.

هم‌چنین در دیدار یکی دیگر از مراجع تقلید قم، ایشان بعد از یک ربع سخنرانی، خانواده‌ی شهید را به صبر دعوت می‌کنند؛ و سپس می‌فرمایند: «اگر استطاعت جسمی داشتم، پیاده بر سر مزارش می‌رفتم.» سپس از روحانی حاضر در کاروان می‌خواهند که به نیابت از ایشان بر سر مزار شهید سوره‌ی یاسین بخوانند.

گفتار اوّل

خاطرات

معلّمی توانا

در تربیت بچّه‌ها خیلی صبور بود.

هر کجا می‌رفتیم، بچّه‌ها را او بغل می‌کرد.

خیلی دوست داشت بچّه‌ها درس بخوانند.

خودش به آن‌ها درس می‌داد.

در ادب و اخلاق و انضباط، تاکید به‌سزایی داشت.

از همان کودکی، بر اخلاق، رفتار اجتماعی و درس خواندن بچّه‌ها تسلّط کامل داشت.

مهر پدری را به فرزندانش بذل و بخشش می‌کرد. وجود فرزندان سرشار از مهر بود.

با خانواده‌اش صاف‌وصادق بود.[1]

---

۱. به نقل از: بی‌بی سارا آقچه‌لی (همسر شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

از هشت سالگی نحوه‌ی وضوگرفتن و به نماز ایستادن را عملی برای ما انجام می‌داد؛ و با سوال‌هایی که برای ما ایجادشده بود، جواب می‌داد.

قبل از رسیدن ما به سنّ تکلیف، احکام اوّلیه برای ما در یک مجموعه جورچین می چید؛ و توضیح می‌داد که هرکدام از این جورچین‌ها چیست؟ و باید کجا قرار گیرد. به‌صورت مبنایی با ما کار می‌کرد.

با رسیدن به سنّ تکلیف، تاکید داشتند نماز را در اوّل وقت بخوانیم. من از دو خواهر و برادرم کوچک‌تر بودم. زمانی که آن‌ها مشغول درس خواندن بودند، پدرم سعی می‌کرد که من هم کنار آن‌ها باشم؛ و نحوه‌ی درس خواندن را از آن‌ها یاد بگیرم. دفتر و قلمی داشتم و الفبا را تمرین می‌کردم.

در اخلاق و نظم خواهران و برادرم دقّت می‌کردم. پدرم تاکید داشت که خواهران و برادرم چه نقشی دارند. صحبت نمی‌کرد، ولی با عمل از من می‌خواست. حتّی نحوه‌ی قلم در دست گرفتن را به من یاد داد. وقتی می‌دیدم پدرم این‌قدر دقیق است، می‌دانستم که باید رعایت کنم.

تابستان و عیدها ما یک دفتر مخصوص داشتیم. مطالعات علمی، داستان‌های پیامبران و احادیث را هرکدام جداگانه موضوع‌بندی می‌کردیم و در کادری می‌نوشتیم و حفظ می‌کردیم. پدرم از ما می‌پرسید و در نهایت در آخر تابستان یک جمع‌بندی داشتیم. قبل از رفتن به مدرسه، این برنامه‌ی ما بود؛ تا زمانی که پدرم به شهادت رسید.

معلّمی توانا

در دوران دبستان، تابستانِ هرسال در کنار تفریح و گردش، دروس تحصیلی سال جدید را به ما یاد می‌دادند. به طوری که وقتی در مهرماه، معلّم شروع به درس دادن می‌نمود؛ من تا آخر درس را بلد بودم و به معلّم اعتراض می‌کردم که برای یادگیری بچّه‌ها خیلی وقت می‌گذارید.

برای تفریح، ما را به شهر می‌برد و در بازی‌های فکری با ما هم‌فکری و معاشرت داشت و ما هیچ‌گاه خسته نمی‌شدیم. طوری ما را آموزش داده بود که اگر زمانی فرصت برای انجام کاری که قول داده بود پیش نیامد، ناراحت نشویم.

وقتش را در بین ما بچّه‌ها تقسیم می‌کرد. به حدّی که ما احساس می‌کردیم همه‌ی وقتش را برای ما گذاشته است؛ ولی بعد متوجّه می‌شدیم که چقدر مراجعه‌کننده‌هایش را جواب می‌داده است.

ما تعجّب می‌کردیم او حواسش به داخل خانه است؛ یا بیرون خانه؟! با آن‌همه کار و دغدغه‌های فکری، وقتش را تنظیم می‌کرد.

ما پوشه‌ی جدول داشتیم. نوبت هرکدام از ما که می‌رسید، یک صفحه جدول حل می‌کردیم.

در مجلّه‌ی دانش‌آموزی مدرسه اشتراک داشتیم. هرسال هزینه‌ی اشتراک یک‌ساله‌ی این مجلّه را می‌پرداخت؛ و ما در هردوره مجلّه را از مدرسه می‌گرفتیم.

کلاس دوم ابتدایی را که به پایان بردم، تابستان آن سال، پدرم کلمات سخت کتاب‌هایی را که مطالعه کرده بود، جدا کرد و در دفتری به نام

«دفترلغات» نوشت؛ و به من و خواهرم گفت: «به کسی که از روی این لغات بنویسد، جایزه می‌دهم.» ما هم به عشق جایزه‌گرفتن، می‌نوشتیم. بدین ترتیب با کلمات دشوار و جمله‌بندی آن آشنا می‌شدیم.

به‌شدّت پی‌گیر درس و مدرسه ما بود. وقتی در بین دوستان‌مان از پدر و مادرمان صحبت می‌کردیم، آن‌ها با تعجّب می‌گفتند: «پدر شما شغلی هم دارد؟ این‌طور که پدر شما دنبال درس شماست، ما فکر می‌کردیم کارش فقط خوردن و خوابیدن است. باور نمی‌کنیم با این همه مشغله‌ای که دارد، تا این حد پی‌گیر درس و مدرسه‌ی شما هم باشد.»

یک روز که امتحان ریاضی داشتم، غروب که از مدرسه آمدم، دیدم برگه‌ی امتحانم روی میز اتاق مطالعه است. قبل از این‌که من متوجّه‌ی نمره‌ی امتحانم شوم؛ پدرم می‌دانست که من چه نمره‌ای گرفته‌ام. ایشان همان روز به مدرسه آمده بود تا ببیند من در چه سطح درسی هستم؟!

اگر می‌دید وضعیّت درسی ما ضعیف است، اصلا نمی‌گفت: «شما در این درس ضعیف هستید»؛ بلکه به ما کمک می‌کرد تا پیشرفت کنیم و ضعف درسی ما را برطرف می‌کرد.

ایشان در تمام زندگی، مدیری منظّم و توانمند بود. در برپایی جلسات قرآن و تشویق کودکان و جوانان برای یادگیری قرآن تلاش می‌کرد. با تشویق پدرم، خواهرم سولماز مشتاق شد تا با ایجاد کلاس‌های قرآن، آموزش حفظ، تجوید و روخوانی بچّه‌های روستا را بر عهده بگیرد.

پدرم با سرکشی به این کلاس‌ها، از نوع فعّالیّت و فایده‌ی آن مطّلع

می‌شد؛ و پی‌گیرآن بود که آیا این کلاس‌ها مطلوب منطقه و مردم واقع شده است؟! کوچک‌تر که بودیم، در روستا به کلاس قرآن می‌رفتیم. تا این‌که کمی بزرگ‌ترشدیم؛ ما را به کلاس‌های قرآن و زبان در شهر می‌برد.[۱]

* * *

خواهر بزرگم در اتاق مطالعه میزتحریر داشت. من، خواهر کوچکم و برادرم در اتاق مطالعه روی زمین می‌نشستیم. یک‌تخته وایت‌برد روی دیوار اتاق نصب بود. اگر می‌خواستیم انشا یا مقاله‌ای که نوشته‌ایم، فردا در کلاس بخوانیم؛ پای تخته می‌رفتیم و نوع ایستادن، تکان‌دادن دست و تُن صدا را با نظارت پدرم تنظیم می‌کردیم.

کتاب‌هایی را که برای ما می‌خرید، با ترفند نرم ما را تشویق و ترغیب می‌کرد که بخوانیم. با توجّه به وضع مالی‌ای که داشتیم، خودکار گران قیمتی روی میز می‌گذاشت و می‌گفت: «بین شما چهار نفر (خواهران و برادرم) قرعه‌کشی می‌کنم.» اگر قرعه به‌نام یکی از ما درمی‌آمد؛ و آن دیگری هم دوست داشت چنین قلمی داشته باشد، حتما برای او هم تهیّه می‌کرد.

قرآن، نهج‌البلاغه و صحیفه‌ی سجّادیه را که می‌خواند، بیشتر مباحث خانوادگی و تربیتی آن را دنبال می‌کرد و مطالبی را از آن استخراج می‌نمود و ما می‌خواندیم. بعد باید برداشت شخصی خودمان را برای پدر می‌گفتیم.

---

۱. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

قبل از آن‌که ما به صورت قطعی به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام راه پیدا کنیم، زمینه را برای ما فراهم می‌کرد. در یک برگه‌ی بزرگ، نام، القاب، کنیه، ولادت و شهادت چهارده معصوم علیهم‌السلام را در یک جدولی طرّاحی کرده بود و به ما یاد می‌داد.

جالب بود، وقتی پدرم در بالای برگه نوشته بود: امام اوّل علی علیه‌السلام، برای همه سوال بود؟! طوری این مطلب را تبیین کرده بود که مادرم می‌گفت: «در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایشان ـ امام علی علیه‌السلام ـ را جانشین برای خودش برگزیده است، پس چرا این همه اختلاف؟!»

پدرم شرح داد که حسّ حسادت، دنیاطلبی و قدرت طلبی باعث این همه اختلاف شد. پدرم با شهادتش باب دیگری از تربیت را به روی ما گشود.[1]

هیهات من الذّلة

از دوران ابتدایی با شیرمحمّد طاطار هم‌کلاسی بودم. اختلاف سنّی من با او یک سال بود. از همان دوران ابتدایی یک حسّ ظلم‌ستیزی داشت؛ و زیر بار زور نمی‌رفت. همین خصلت ایشان در بزرگ‌سالی تکامل یافت.[2]

او هیچ چیزی را بدون منطق و دلیل نمی‌پذیرفت. شیرمحمّد آزاده بود و حرف زور از کسی قبول نمی‌کرد؛ و این حُرّیّت ایشان زمینه‌ای شد

۱. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: ایّوب آقچه‌لی (کارمند بخش‌داری آزادشهر و عضو شورای اسلامی).

که مذهب تشیّع را انتخاب کند؛ چون آزادگی ایشان در این راه تامین می‌شد و این یکی از جرقّه‌های استبصارش شد.[۱]

او تا هنگام شهادتش، با فقر عجین بود؛ ولی هرگز راضی نشد ایمان و عقیده‌اش را با پول تعویض کند.

از نظر مالی در مضیقه بود. عدّه‌ای به او پیشنهاد کرده بودند که ما حاضریم مشکل مالی شمارا برطرف کنیم؛ ولی شما دست از این راه بردارید. می‌گفت: «حاضر هستند برای من همه امکاناتی بدهند؛ ولی من حاضر نیستم از اعتقاداتم صرف نظر کنم. هرچند از هر جهتی تحت فشارم.»[۲]

در دوره‌ی سربازی در پادگان نوده (شهید دستغیب) تنها سربازی بود که در مقابل بدگویی‌های سرگروهبان ایستاد. آن‌قدر کتک خورد تا آن سرگروهبان را ادب کرد.

با مطالعه و بینش عمیق، هر چیزی را می‌پذیرفت. برایش منصب و مقام شخص یا بزرگ قوم و طایفه بودن ملاک نبود. می‌گفت: «اگر با دلیل و منطق به مطلبی برسم، حتّی اگر از سوی دشمن باشد، قبول می‌کنم.»[۳]

شیرمحمّد علاقه‌ی فراوانی به پدرش داشت. حُرّیّت خویش را از پدر به ارث برده بود. پدرش مرحوم آق اویلی هم زیربارِ زور نمی‌رفت؛ و دیده‌ی حقیقت‌بین داشت. از همین رو، زمانی که در برابر علمای درباری

---

۱. به نقل از: روحانی مبلّغ در استان در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: یکی از دوستان شهید در مراسم سالگرد شهادت.
۳. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

و فتواهای ساختگی‌شان مقاومت کرد؛ با یک تصادف او را از سر راه‌شان برداشتند.

آن مرحوم می‌گفت: «این، آن راهی نیست که ما می‌رویم. جای بسی تامّل دارد.» شیرمحمّد نیز در گفتار و رفتار پدر تامّل داشت و منشا استبصارش را در تبعیّت از پدر می‌دانست.[1]

چندین سال بود که با شیرمحمّد حشر و نشر داشتم. اگر اختلاف سلیقه‌ای پیش می‌آمد؛ همیشه با بحث و گفت‌وگو مساله را حل می‌کردیم.

در بعضی از مباحث من عصبانی می‌شدم و می‌گفتم: «استدلال شما درست نیست.» ایشان با همان سعه‌ی صدر و لبخند ملیحی که همیشه برلب داشتند؛ مرا قانع می‌کردند. می‌گفت: «بنشین، دَم‌وبازدم بگیر؛ آرام می‌شوی! و اشتباهت را قبول می‌کنی.» همان می‌شد که او می‌گفت: هیچ‌وقت خودش را مطرح نمی‌کرد.[2]

درمراسم شیعیان درایّام شهادت یا شب‌های احیا درمسجد فاطمة الزهراء علیها السلام شرکت می‌کرد. این مسجد در بطن شهر بود. در بافت شهری گنبدکاووس مساجد شیعه و سنّی در کنار هم هستند.

حضور شیرمحمّد در مسجد شیعیان برای همه ایجاد سوال کرده بود. می‌گفت: «ابتکار عمل را خودم به دست گرفتم؛ و اعلان کردم که شیعه شده‌ام.» از هیچ احدی هراسی به دل راه نمی‌داد. هرکجا می‌رفت،

۱. به نقل از: بهمن طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: قربان‌محمّد ابتهاج (دوست شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: «ما باید یک‌طرفه شویم؛ نمی‌توانیم بین این قضیّه زندگی کنیم.»[۱]

شیرمحمّد، آن شخصیّت نظریه‌پرداز، باسواد و چهره‌ی شناخته شده‌ی سیاسی بود؛ که درمقابلش عدّه‌ای از عالمان منطقه وآخوندهای افراطی که نسبت فامیلی نزدیکی هم با وی داشتند، مواجه شده بود؛ که هرکدام با حضور خود در منزل شیرمحمّد از او می‌خواستند که از این راه برگردد؛ و از مسیری که انتخاب کرده، صرف‌نظر کند.

به او می‌گفتند: «شیرمحمّد! شما که یک چهره‌ی سیاسی و موجّه و باسواد در بین ما بودید، شما چرا؟» در پاسخ می‌گفت: «اتّفاقا همین سواد بود که کار دست من داد.»[۲]

از آن پس به شدّت تحت‌فشار بود. می‌گفت: «من تحت‌فشارم! هم ازنظراقتصادی و هم ازنظرعاطفی قطع ارتباط شده‌ام.» ولی با روحیّه‌ی بالا و سعه‌ی صدر و صبرزیاد، با شرایط و فضای جدید کنار می‌آمد.[۳]

همسر به معنای واقعی

پدرم هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد مادرم درراه رفتن پشت سرایشان حرکت کند. می‌گفت: «دوست ندارم وقتی می‌بینیم آقایان در جلو حرکت می‌کنند و خانم‌های‌شان پشت سرشان می‌روند. ما باید در کنار هم

۱. به نقل از: قربان‌محمّد ابتهاج (دوست شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: بهمن طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۳. همان.

حرکت کنیم.» پدر و مادرم دوشادوش هم حرکت می‌کردند؛ و ما بچّه‌ها پشت سرشان می‌رفتیم.

در مراسم خانوادگی می‌گفت: «هر کجا می‌رویم، با هم برویم.» شب‌های قدر با هم برای مراسم اِحیا به شهر می‌رفتیم. نماز صبح می‌خواندیم و به خانه برمی‌گشتیم.

گاهی در کارهای خانه پابه‌پای مادرم کار می‌کرد. خانه را جاروب می‌کرد؛ به حدّی که همسایگان به حال مادرم غبطه می‌خوردند.[۱]

کسب تجربه

من در دوران راهنمایی درس می‌خواندم که در مدرسه پول مرا دزدیدند. همیشه رفت‌وآمد من به مدرسه برعهده‌ی پدرم بود. وقتی آن روز در مدرسه به دنبالم آمد، من گریه می‌کردم. وقتی جویای احوال من شد، گفتم: «پولم را دزدیده‌اند.» خیلی آرام گفت: «اصلا عیبی ندارد؛ این برای تو یک تجربه است.»

من هرسال از طرف دبیرستان در برنامه «راهیان نور» شرکت می‌کردم. پدرم هیچ‌وقت مانع از رفتن من نبود؛ بلکه مرا تشویق می‌نمود. می‌گفت: «انسان از لحاظ اخلاقی، وقتی در کنار دیگران است؛ تجربه کسب می‌کند. یاد شهدا باعث اشاعه‌ی فرهنگ شهادت است. مسافرت آدم را باتجربه می‌کند.»[۲]

---

۱. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. همان.

همه‌ی دارایی‌اش

از خان و خان‌بازی‌ها متنفّر بود. در تمام سال‌های عمرش، یک ریال به‌عنوان پس‌انداز در جایی نداشت. با این‌که در حدود سی وام مسکن برای افراد مهیّا کرد؛ ولی هرگز یک آجر به خانه‌ی خشت و گلی‌اش اضافه نکرد. حتّی حیاط خانه‌اش تا لحظه‌ی شهادت چیزی به نام دیوار یا حصار نداشت.[۱]

تقلّب، تقلّب است

دبیرستان ما در شهر بود. رفت‌وآمد من به دبیرستان به همراه پدرم بود. هنگام امتحاناتم بود. یک روز وقتی بعد از امتحان، پدرم را دیدم؛ با ایشان دست دادم.

پدرم متوجّه تقلّبی شد که در دستم نوشته بودم. گفت: «این‌ها چیست؟» گفتم: «تقلّب!» گفت: «شما هم تقلّب می‌کنید؟!» گفتم: «چه اشکالی دارد؟» گفت: «تقلّب تقلّب است؛ چه برای درس، چه برای کار یا هر چیز دیگری که باشد. هرگز این کار را انجام ندهید.»[۲]

دوستت دارم پدر!

به پدرم علاقه‌ی خاصّی داشتم. گاهی در مدرسه به دروغ می‌گفتم: «من مریض هستم و می‌خواهم بروم.» با این‌که خوابگاه مدرسه تا

---

۱. به نقل از: یکی از دوستان شهید در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

خانه‌ی ما در روستا خیلی فاصله داشت؛ خودش را می‌رساند و مرا با خود به درمانگاه می‌برد. برایم دارو و خوراکی تهیّه می‌کرد. با این‌که کاملا می‌دانست من به‌دروغ گفته‌ام بیمارم؛ ولی اصلا وانمود نمی‌کرد که فهمیده است.

به‌شدّت از دروغ بدش می‌آمد؛ امّا بی‌آن‌که توبیخ یا سرزنشم کند؛ مرا قانع می‌کرد و به خوابگاه برمی‌گرداند. دلم نمی‌خواست دروغ بگویم، ولی دوست داشتم در کنار پدرم باشم.[1]

حُسن خُلق

در حدود بیست سال با من زندگی کرد. حتّی یک دفعه با من برخورد نامناسبی نداشت. رفت‌وآمد با اقوام و مردم را خیلی دوست داشت؛ و ارتباط خوبی با مردم برقرار می‌کرد. از جاذبه‌ی بالایی در بین مردم برخوردار بود. همه‌ی مردم از او به‌خوبی یاد می‌کردند. کسی با او دشمنی نداشت.[2]

***

ما در روستا زندگی می‌کردیم. دام و طیور داشتیم. می‌گفت: «حیوان اگر گرسنه باشد، صدایش بلند می‌شود. قبل از آن‌که مزاحم همسایه‌ها شوند؛ به آن‌ها رسیدگی کنید.»

در سلام کردن بر دیگران، از کوچک و بزرگ سبقت می‌گرفت.

---

۱. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: بی‌بی سارا آقچه‌لی (همسر شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

بر کودکان سلام می‌کرد و به درد دل پیرمردها با تمام وجود گوش می‌داد. بسیار خنده‌رو و متواضع بود. هیچ‌گاه او را تندخو و عصبانی ندیدم. به دیدگاه و نظر دیگران احترام می‌گذاشت.[1]

* * *

ظرفیّت بالایی در خویشتن‌داری داشت. مصداق این سعه‌ی صدر را من مشاهده نمودم. با شیرمحمّد در یک دفتر انتخاباتی مشغول کار فرهنگی بودیم که فردی با سخنان توهین‌آمیز با ایشان برخورد کرد. در مقابل، شیرمحمّد بدون آن‌که حرکتی از خود نشان دهد، با خونسردی گفت: «ما با این نادان کاری نداریم.»[2]

بئرلشیگ

ما تا آن روز اصلا نمی‌دانستیم لباس ورزشی یعنی چه؟ شیرمحمّد یک گروه فوتبال تشکیل داد به زبان ترکمن به‌نام «**بئرلشیگ**» یعنی: «**وحدت**»، «**یک‌دلی**» و «**یک‌زبانی**»؛ و برای این تیم یک اساس‌نامه تعریف کرد. می‌گفت: «این تیم مرز نمی‌شناسد و مختص یک منطقه نیست. همه می‌توانند در آن شرکت کنند.»

بعد از بین شرکت‌کنندگانش گزینش می‌کرد. او مسوول و مربّی تیم بود و من کاپیتان تیم بودم. فکر نمی‌کنم در بین جوانان و میان‌سالان کسی باشد که تیم «بئرلشیگ» را نشناسد.

---

۱. نیک‌فرجام، دوست، همکار، مراسم سالگرد شهادت، سرگذشت پژوهی.
۲. به نقل از: ایّوب آقچه‌لی (کارمند بخش‌داری آزادشهر و عضو شورای اسلامی).

همیشه در بین دوستان نقش محوری داشت و دیگران را رهبری می‌کرد. نه از روی جبر و حکم، بلکه این شاخصه‌ی بارز اخلاقی ایشان بود. او مدیری توانمند و کارآمد بود.[1]

اوج دقت

همیشه با ظاهری مرتب و منظّم با کت‌وشلوار در بین مردم حاضر می‌شد. آن‌قدر منظّم و دقیق بود که اگر به بند کتانی‌اش دو گره می‌زد؛ این دو، سه نمی‌شد.

می‌گفت: «هر چیزی باید به‌اندازه‌ی مصرفش باشد و اضافی نباشد. اگر من به بند کتانی‌ام سه تا گره بزنم، به‌اندازه‌ی همان یک‌گره از روند روزانه‌ام خارج می‌شوم»؛ دو گره کافی‌ست و گره سوم، اضافی است.[2]

اخلاق پیامبری

محبّت فوق‌العاده‌ای به اهل خانه داشت، بین دختران و پسرش هیچ فرقی نمی‌گذاشت. می‌گفت: «نشر دهید اخلاق پیامبری را و با این محبّت به مردم نزدیک شوید. دشمنی یک‌دفعه به وجود می‌آید؛ ولی دوستی را باید پرورش داد.» در تقسیم محبّت، اعتدال داشت. ما یک خانواده‌ی گرم و صمیمی داشتیم.[3]

---

۱. به نقل از: ایّوب آقچه‌لی (کارمند بخش‌داری آزادشهر و عضو شورای اسلامی).
۲. همان.
۳. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

وفای به‌عهد روش نیکان است

وقتی به کسی قول می‌داد، ابتدا می‌گفت: «شاید تاخیری در آن باشد.» امّا بیشتر سعی می‌کردند انجام بدهند. در آزمونی قبول‌شده بودم، قول داد مرا به تفریح ببرد. وقتی گفتم که می‌خواهم خواهران و برادرم با ما باشند، خیلی خوشحال شد. می‌گفت: «این پاداش کار مهناز است. مهناز شمارا به تفریح آورده است.»[1]

مکارم اخلاق

روزهای دوشنبه که به خوابگاه من می‌آمد، دوستانم از من بیشتر خوشحال می‌شدند. می‌گفتند: «الان خوراکی به دست‌مان می‌رسد.»

در تقسیم خوراکی‌ها بین من و دوستانم هیچ فرقی قایل نبود. با ورودش به خوابگاه بعد از یک سلام ابتدا از من می‌خواست که خوراکی‌ها را روی تخت دوستانم بگذارم.

در این فرصت از دوستانم اخلاق و رفتار مرا می‌پرسید و بعد هم از معلّمانم درس و انضباط مرا جویا می‌شد. اگر کارنامه‌ی نمرات مرا می‌دید، ابتدا به نمره‌ی انضباطم نگاه می‌کرد؛ سپس با من صحبت می‌کرد و قدم می‌زد.[2]

یک بار قبل از آن‌که من خوراکی‌ها را بین بچّه‌ها تقسیم کنم، خودشان از روی تختم برداشته و خورده بودند. به پدرم گفتم: «بچّه‌ها خودشان

---

۱. همان
۲. همان

مکارم اخلاق

خوراکی‌ها را برداشته‌اند؟» پدرم خیلی خوشحال شد. می‌گفت: «این خیلی خوب است که آن‌ها با تو راحتند.»[1]

❋ ❋ ❋

وقتی به خوابگاه می‌آمد، از دوستان من در مورد اخلاق من پرس‌وجو می‌کرد. می‌گفت: «آیا وسایلی را که از دخترم می‌خواستید در اختیار شما قرار داده است؟» وقتی دوستانم از من تعریف می‌کردند، می‌گفت: «من فکر نمی‌کنم این‌طور باشد» و می‌خندید.

خیلی دوست نداشت از ما تعریف کنند. می‌گفت: «انتقادها سازنده است.» تاکید زیادی روی اخلاق داشت. می‌گفت: «اگر از هر چیزی یکی داری، ولی دوستی آن را لازم دارد در ابتدا به او بدهید. با دوستی است که انسان اگر مایل به چیزی هم نباشد آن را قبول می‌کند.»

همیشه می‌گفت: «اخلاق نقطه‌ی ضعف و قوّت هر شخصی است. اگر اخلاق و مردم‌داری و روابط اجتماعی داشته باشیم همه چیز داریم.»

بیشتر دوستانم درباره‌ی موارد ضعف اخلاقی از او سوال می‌کردند و پدرم آن‌ها را راهنمایی می‌کرد.[2]

❋ ❋ ❋

پدرم همیشه برای برگشتن از مدرسه به دنبالم می‌آمد. وقتی دوستانم را که موقعیّت مالی نداشتند و یا از نعمت پدر محروم بودند، معرّفی می‌کردم؛ به آنان اهمیّت می‌داد. اگر در بین آن‌ها بودم تحویل‌شان

---

۱. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. همان

می‌گرفت و طوری رفتار می‌کرد که من با آنان هیچ تفاوتی ندارم. من و آن‌ها را به یک چشم می‌دید.

در خوابگاه وقتی اعلام می‌کردند که پدر فرحناز طاطار آمده، اگر دوستانم می‌شنیدند، سریع‌تر از من خودشان را به پدرم می‌رساندند. پدرم می‌گفت: «چه چیزهایی لازم دارید؟» آن چه را که احتیاج داشتند، لیست می‌کردند و پدرم برای‌شان تهیّه می‌کرد. صمیمیّت خاصّی بین پدرم و بچّه‌هایی بود که محرومیّت خاصّی داشتند.[1]

***

ایشان برروی اخلاق ما اشراف داشتند. همین موضوع بود که پدرم یک درصد هم از حضور ما در خوابگاهی که همه‌ی دوستانم از اهل سنّت بودند، ترس نداشت؛ که ماتحت تاثیر قرار بگیریم. پدرم در این موارد به حضرت زهرا علیهاالسلام متوسّل می‌شد.

در خوابگاه، دوستانم شاهد سجّاده، مُهر، مفاتیح، نهج‌البلاغه و خواندن نمازمن به طریقه‌ی شیعیان بودند، امّا با تعصّبی که داشتند، هرگز از من دور نشدند. اگر برخوردی هم پیش می‌آمد، من تنش ایجاد نمی‌کردم.[2]

بعد از شهادت پدرم، دوستانم اعتراف کرده بودند که ما هرچقدر می‌خواستیم از مهناز طاطار موردی پیدا کنیم تا در بدیِ آن‌ها بگوییم، نتوانستیم.

---

۱. همان

۲. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

پدرم نکات ریزاخلاق در اجتماع را به ما یاد داده بود. همین باعث شد تا من موفّق باشم.[۱]

* * *

پدرم به ورزش علاقه‌ی خاصّی داشت. گروهی با هم والیبال بازی می‌کردیم. یک بار در حین بازی، پدرم توپ را به من پاس داد، توپ توی صورتم خورد، جلو آمد و عذرخواهی کرد. طوری برخورد کرد که من از بازی کنار نروم.

به ورزش، نظم و تغذیه خیلی اهمیّت می‌داد. مرا در رشته‌ی رزمی «ووشو» و «کیک بوکسینگ» ثبت نام کرد؛ که با تشویق ایشان و پشت‌کارم، قهرمان کشوری شدم. جایگاه ویژه‌ای برای تغذیه قایل بود. چون من ورزش می‌کردم، برایم داروهای ویتامین‌دار تهیّه می‌کرد.[۲]

لَآ اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ

بعد از تشرّف به مکتب حقّه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام هرگزبه ما فرزندانش نگفت که با دستان باز نماز بخوانید، یا شیعه شوید. چون او خودش با عملش نماد تشیّع بود.

اما به ما حکم می‌کرد که کتاب بخوانیم. من در دوران راهنمایی بودم که کتاب «**آن‌گاه هدایت شدم**» نوشته‌ی «**دکتر تیجانی**» را خواندم. می‌گفت: «کتاب را بخوان و برای من توضیح بده.»

---

۱. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

کتاب‌هایی از احکام شیعه و سنّی و داستان‌های اعتقادی را ما باید می‌خواندیم. دو روز به ما فرصت می‌داد و بعد توضیح کامل آن را از ما می‌خواست.[۱]

ایمان و عقیده

در رابطه با مسایل و سخنان اهل‌بیت علیهم‌السلام کتاب‌هایی را می‌خواند و چکیده‌ای از آن‌ها برمی‌داشت. بعد این چکیده‌ها را در دو خط خلاصه می‌کرد و به صورت درشت و بزرگ می‌نوشت و روی در و دیوار خانه می‌زد؛ که در هر نگاهی، این سخنان گوهربار برای ما مرور شود. امّا برادر و خواهر بزرگم موظّف بودند این مطالب را بخوانند و برای پدرم توضیح دهند.

بر سر سفره‌ی، قرآن و نهج‌البلاغه بود. هرروز صبح قرآن می‌خواند و از نکات نهج‌البلاغه استفاده می‌کرد.

کتاب «**رنج‌های حضرت زهرا** علیهاالسلام»[۲] را همیشه مطالعه می‌کرد. برای این‌که خوب توجیه شوند، تطبیقی عمل می‌کرد. یک یادداشت از کتابی برمی‌داشت و در کتاب‌های دیگر هم مطلب مورد نظر را جست‌وجو می‌کرد و در نهایت یک جمع‌بندی داشت. سپس موضوع‌بندی می‌کرد. مثلا: موضوع واقعه‌ی غدیر خم از کتب مختلف، در یک قسمت بود.

کتاب‌های «**همراه با راست‌گویان**» و «**آن‌گاه هدایت شدم**» نوشته‌ی دکتر تیجانی، همیشه ضمیمه‌ی هر کار پدرم و در دستش بود.

---

۱. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. نویسنده: مرتضی عاملی، جعفر.

به کتاب «**توضیح المسائل امام خمینی**ﺭﺣﻤﻪﺍﻟﻠﻪ» خیلی علاقه داشت. باید این کتاب همیشه در قفسه‌ی کتاب‌ها بود. یک روز هنگام افطار این رساله لازم شد؛ ولی در قفسه سرجایش نبود. هیچ‌کس سرسفره‌ی افطار نرفت تا کتاب پیدا شد. اهمیّت زیادی برای این رساله قایل بود.[۱]

***

از اوّل شب تا نماز صبح با دوستانش درباره‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام بحث و گفت‌وگو می‌کرد. هیچ‌گاه از مظلومیّت حضرت علی و زهرا علیهماالسلام غافل نمی‌شد. در شب‌های ماه محرّم در مراسم شیعیان در شهرهای اطراف شرکت می‌کرد.

عصر عاشورا به دوستان روحانیش می‌گفت: «برایم روضه بخوانید.» سپس به‌شدّت می‌گریست. شدید البکاء بود.[۲]

***

در مسایل اعتقادی بسیار ثابت‌قدم بود. هرچه خود نمی‌دانست، از دیگران می‌پرسید و با علمای طراز اوّل نشست‌وبرخاست می‌کرد.

وقتی روی چیزی تاکید می‌کرد، اصلا برای ما سخت نبود که بپذیریم. چیزی را که پدرم برای ما می‌خواست زیبا بود. زور، ترس و تحمیل در آن نبود.

در جلسه‌های مذهبی یا در مراسم‌های سخنرانی شیعیان، اقوام و آشنایانی که طبع ملایم و آرامی داشتند، با خود می‌برد. در ایّام فاطمیّه

۱. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. همان.

درعلی‌آباد کتول جلسه‌ای بود. با عدّه‌ای از ترکمن‌ها هم با همان پوشش سنّتی ترکمن وارد شدند.

هدف عمده‌ی شیرمحمّد در زندگی خدمت به مردم بود. برای رفاه حال روستاییان و تامین آب، برق، تلفن و جدول‌سازی، تلاش زیادی می‌کرد.[۱]

* * *

روزنامه‌ی کیهان ستون یادداشت‌های اعتقادی داشت. آن ستون از روزنامه را قیچی می‌کرد و برمی‌داشت.[۲]

* * *

در خانه‌ی بی حصار و دیوار ما یک اتاق کوچک با تجهیزات ناچیز یک کمیته‌ی امداد برای روستاییان بود. همه‌ی مردم حتّی افراد متموّل برای رفع موانع در کارهای عمرانی، سیاسی و مذهبی به خانه‌ی ما مراجعه می‌کردند. در همان اتاق کوچک گره‌های بزرگی باز می‌شد.

شیرمحمّد آدم بامحبّت و مورد اعتماد مردم بود. حداقل کاری که برای مراجعه‌کنندگان انجام می‌داد، این بود که ابتدا باجان و دل به حرف‌ها و درد دل‌های‌شان گوش می‌داد؛ بعد با زبان دل‌داری‌شان می‌داد و سپس با عمل احتیاجات آنان را تامین می‌کرد. اگر کاری حقوقی بود، به ادارات مختلف در شهر مراجعه می‌کرد.[۳]

---

۱. به نقل از: یکی از دوستان شهید در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۳. به نقل از: بی‌بی سارا آقچه‌لی (همسر شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

در گفتمان اجتماعی فنّ بیان خوبی داشت؛ و چون با علم و درایت بود، سریع‌تر به نتیجه می‌رسید. هیچ ابایی نداشت از این‌که پیش مسوولین برود و دست آنان را ببوسد تا گره‌ای از کار یک روستایی باز شود.

احتیاجات مردم را یادداشت می‌کرد تا فراموش نکند. دفترچه‌ی یادداشت او موجود است. برای مثال در گوشه‌ای از آن نوشته است: «یک جفت کفش برای زینب باجی (پیرزن فقیر و محروم در روستا)»!

زمانی یک برگه‌ی چک به دستم رسید که برای شیرمحمّد بود و به شخصی داده بود که نیازش را برطرف کند، رقم چک بالا بود. همین‌که خواستم در موعد وصول چک اقدام کنم، به من اطّلاع داد: «فعلا چک را نگه‌دار! این بنده‌ی خدا توانایی پرداخت چنین مبلغی را ندارد. صلوات بفرست. ان‌شاءالله درست می‌شود.»[۱]

* * *

در کنار فعّالیّت‌های اقتصادی در برپایی برنامه‌های فرهنگی تلاش چشم‌گیری داشت. کلاس‌های قرآن، جلسه‌های دهه‌ی قربان تا غدیر و جشن‌های شعبانیّه را برگزار می‌نمود. در این مراسم‌ها از گفتار امیر المؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام استفاده می‌کرد؛ و مردم را آگاه می‌نمود.[۲]

* * *

۱. به نقل از: قربان‌محمّد ابتهاج (دوست شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: بی‌بی سارا آقچه‌لی (همسر شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

غدیرخم را که یک بحث مذهبی‌تاریخی بود، برای مردم شرح می‌داد.[1] دین را از کلام بزرگان برای مردم بازگو می‌کرد و می‌گفت: «ما آن‌ها را نشناختیم.»

موسّس و مدیراجرایی مراسم دهه‌ی «**قربان تا غدیر**» بود. مقالاتی در این زمینه می‌نوشت و از من و خواهرم می‌خواست تا در این مراسم، مقالات را بخوانیم. می‌گفت: «باید همه بدانند که یک دخترترکمن هم می‌تواند حقایق را بفهمد.»[2]

اطّلاعات دقیقی در مورد سیره و زندگی اهل‌بیت علیهم‌السلام داشت. می‌گفت: «آرزو دارم صداقت ائمّه علیهم‌السلام را برای افرادی که آگاهی ندارند توجیه کنم.»[3]

هیچ‌گاه به ما امرو نهی نمی‌کرد. خشونت به خرج نمی‌داد. فقط باعملش ما می‌دانستیم که باید چگونه رفتار کنیم؟! هرگزبه ما نمی‌گفت که حجابت باید این‌گونه باشد یا باید به نماز جمعه برویم.

اگر هنگام عبور از جایی، فقیری را می‌دید، می‌ایستاد و به من می‌گفت: «فرحناز! سکّه‌ی این فقیررا شما بدهید.» همه‌ی حرکاتش آموزنده بود.[4]

❊ ❊ ❊

۱. به نقل از: دوستان شهید، در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۳. به نقل از: دوستان شهید، در مراسم سالگرد شهادت.
۴. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

هیچ‌گاه در کوچه و خیابان اجازه نمی‌داد، گرفتاری، در پیش چشم مردم درخواست خودش را ابراز کند. هرگز به خاطر مبلغی ناچیز انسانی را خوار و حقیر نمی‌کرد.[۱]

❋ ❋ ❋

وقتی مردم برای خواسته‌های‌شان به خانه‌ی ما مراجعه می‌کردند، به مادرم می‌گفت: «بچّه‌ها را از اتاق بیرون ببرید تا شان و انسانیّت هر کس حفظ شود. نمی‌خواهم کسی پیش بچّه‌ها، خجالت بکشد.»[۲]

مسوولیّت پذیری

زمانی که پدرم عضو شورای روستا شده بود، مشغله‌ی زیادی داشت. با این حال رفت‌وآمد ما به مدرسه به همراه پدرم بود. هرروز ساعت ۵:۰۰ مدرسه تعطیل می‌شد. یک روز تا ساعت ۸:۰۰ من در مدرسه ماندم. به خاطر ازدحام کاری فراموش کرده بود که به دنبالم بیاید. وقتی آمد، از من خیلی عذرخواهی کرد؛ و علّت تاخیرش را توضیح داد. بعد هم برایم چای خرید تا گرم شوم.[۳]

❋ ❋ ❋

اوّلین دوره‌ی شهرداری من در نگین شهر بود. شیرمحمّد هم عضو شورا بود. در منطقه‌ی مسکونی ما غیر از ترکمن‌های بومی محل،

---

۱. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: بی‌بی سارا آقچه‌لی (همسر شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۳. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

در قسمت غربی جادّه، عدّه‌ای از سیستانی‌ها نیز اقامت دارند که در محدوده‌ی شهری ما نبودند. شیرمحمّد با جدیّت پی‌گیر بود تا گازرسانی و آب‌رسانی آن منطقه را نیز انجام دهیم.

مقرّرات و قوانین محدوده‌ی شهری به ما اجازه‌ی این کار را نمی‌داد؛ ولی شیرمحمّد اصرار داشت. می‌گفت: «اگر شما کمر همّت را ببندید، خدا هم کمک می‌کند.» با اصرار وی، ما با فرماندار وقت صحبت کردیم. فرماندار هم خارج از محدوده‌ی شهری اجازه‌ی خدمات را به ما نمی‌داد. امّا با خواهش من و آقای طاطار توانستیم رضایت ایشان را جلب کنیم.

با پی‌گیری‌های شیرمحمّد طاطار با اداره‌های گاز و آب توفیق خدمات به آن منطقه نیز نصیب ما شد. سپس از من خواست برای رعایت بهداشت آن قسمت، محوّطه شن‌ریزی شود. این کار هم انجام شد. با تلاش بی‌دریغ این شهید عزیز، نیاز مردم محروم منطقه برطرف شد.[۱]

من شیعه هستم

دیدش نسبت به انتخاب مکتب تشیّع فقط از راه حدیث و تفسیر نبود. بلکه بیشتر آن آموزه‌های اخلاقی اجتماعی مدّ نظرش بود؛ و در اصولی که عدم رعایت آن، جامعه را به هرج‌ومرج می‌کشید کاوش و جست‌وجو می‌نمود.[۲]

---

۱. به نقل از: آقای سرحدّی (شهردار وقت نگین‌شهر)، در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: بهمن طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

درروشن‌گری ورساندن پیام اهل بیت علیهم السلام به مردم کارفرهنگی می‌کرد و می‌گفت: «ما نباید به مقدّسات توهین کنیم.» خیلی واضح و روشن به افراد می‌گفت: «من شیعه هستم»؛ و با کسی دشمنی نمی‌کرد.[۱]

* * *

برای وحدت در بین شیعه و سنّی به‌طورجدی تلاش می‌کرد و بینش و آگاهی در این زمینه را مانع رشد وهّابیّت می‌دانست.

در برپایی همایش غدیر، با تبلیغ در روستاها، با روحانیّون و علمای مذاهب تشکیل جلسه در دفترشورا با روحانیّون، توانست نمایش وحدت در بین یک سری از اندیشمندان شیعه و سنّی را به اجرا درآورد.

مولودی خوانی، سخنرانی و برپایی جشن و سرور توسّط شیرمحمّد طاطار، مظهر وحدت اسلامی و اتّحاد در بین مذاهب اسلامی بود. او به‌روشنی دریافته بود که تنها راه مبارزه با تفرقه، وحدت در بین مسلمانان است. برای مناظره باروحانیّون اهل سنّت بسیارصبورو آماده بود. به‌سیاست‌های حاکم در منطقه واقف بود. از نظراستدلال عقلی توانمند و برای قلم و اثرآن اهمیّت به‌سزایی قایل بود.

وی پس از رایزنی با چند آخوند ذی‌نفوذ در منطقه و همکاری دوستانش، توانست با استفاده از اشعار شاعرنامی ترکمن «**مختوم‌قلی فراغی**» که درون‌مایه‌ی این اشعاربرگرفته از آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام بود، مقالاتی را به نام‌های: «**نغمه‌های عاشقان اهل‌بیت علیهم السلام**»، «**ردّی بر**

---

۱. به نقل از: آقای نیک‌فرجام (دوستان شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

وهّابیّت» و «**درآمدی برشعرمختوم قلی**» به چاپ برساند؛ و در بین دوستان و نزدیکان توزیع کند.

بسیار خوشحال بود و می‌گفت: «ما می‌توانیم توسّط این اشعار، روشن‌گری کنیم. این کار فرهنگی به درد می‌خورد»؛ اتّفاقا همان شد که می‌خواست.[۱]

* * *

یکی از دوستانش می‌گوید: «در دوره‌ی هفتم مجلس شورای اسلامی کاندیدای شهرگنبد بودم. شیرمحمّد از افراد ذی نفوذی بود که مدیریّت انتخابات در آن مقطع را برعهده گرفت. چندین ماه در این رابطه با من کار می‌کرد.»

در بحث شورای روستا، شیرمحمّد کاندیدا شد و رای بسیار بالایی آورد؛ و جزو شوراهای برترمنطقه بود. ایشان عضو شورای بخش آزادشهر هم بود. رای برادران اهل سنّت بیش از دیگران بود و در بین شیعیان هم در عضویت شورای بخش رای خوبی آورده بود.

در تمام برنامه‌های فرهنگی، مذهبی و سیاسی تشیّع، تسنّن و اقوام مختلف حضوری فعّال داشت.[۲]

* * *

او با عالم بزرگ اهل سنّت مرحوم «**حاج آخوند نظری**» ارتباط تنگاتنگ داشت؛ و به مسایل بزرگ فراتر از مشکلات مردم و روستا می‌پرداخت.

---

۱. همان

۲. به نقل از: بهمن طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

سوالاتش را به‌صورت مکتوب برای مرحوم آخوند نظری می‌فرستاد و با مرحوم آیة‌الله طاهری گرگانی ـ شخصیّت انقلابی شیعه ـ در تعامل بودند؛ و در مسیر مکتب تشیّع از ایشان کمک می‌گرفتند. این خصوصیّت شهید بود که پاسخ‌های قوی را از انسان‌های بزرگ می‌گرفت.

در جریان برگزاری مراسم قربان تا غدیر در راستای آرمان‌های انقلاب و نظام، ایشان با پیوندزدن بین «**قربان**» و «**غدیر**»، توانست وحدت بین شیعه و سنّی را اجرا کند.»[۱]

❋ ❋ ❋

یکی از دوستانش می‌گوید: «وقتی از خدمت سربازی برگشتیم یک حسّاسیّت ویژه به مساله‌ی وهّابیّت داشت. حاضربود تمام زندگی‌اش را در این مسیر بگذارد. اطّلاع‌رسانی می‌کرد. و وقتی در جمعی قرار می‌گرفت؛ در اندازه‌ی گنجایش آن مجلس، مردم را به این پدیده‌ی شوم آشنا می‌کرد. مطالعاتش در این زمینه زیاد بود و انرژی فوق‌العاده‌ای در گفتمان داشت. این اطّلاعات را با کلام شیرینش انتقال می‌داد.

تفکّرش این بود که ما می‌توانیم با وحدت و یک‌دلی، مشکلات را حل کنیم. ایده‌ی جشن‌های قربان تا غدیر مخصوص خودش بود که در سال ۱۳۸۱ به وقوع پیوست. می‌گفت: «ما باید در کنار هم باشیم تا هدف وهّابیّت را در منطقه کور کنیم.» در بعضی از طرح‌ها و ایده‌هایش منحصربه‌فرد و جلوتر از زمان خودش بود.[۲]

---

۱. به نقل از: حجّة‌الاسلام انتصاری (دوستان شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: ایّوب آقچه‌لی (کارمند بخش‌داری آزادشهر و عضو شورای اسلامی).

همسرش می‌گوید: «شیرمحمّد قبل از تشرّف به مکتب تشیّع، زیارت قبور اهل‌بیت علیهم‌السلام برایش حایز اهمیّت بود؛ و چندین بار به پابوسی امّا رضا علیه‌السلام رفته بود. امّا بعد از تشرّف، در یک سال، پنج بار همه‌ی خانواده‌اش را به زیارت ثامن‌الحجج علیه‌السلام در مشهد برد. به او می‌گفتم: «چرا در کیفیّت زیارت، بین شیعه و سنّی تفاوت وجود دارد؟» می‌گفت: «در این زمینه علم و سواد بسیار موثّر است.»[۱]

* * *

یکی از ویژگی‌های شاخص شیرمحمّد، تاثیرگذاری روحی و عاطفی وی بر خانواده‌اش بود. او به حدّی آنان را جذب خودش کرده بود که همسرش با تمام وجود مسیرش را از خانواده و قوم خویش جدا کرد و به دنبال ایشان به راه افتاد.

همسرش می‌گوید: «هرگز در این مساله به زور و تهدید متوسّل نشد. شیرمحمّد شیعه شد، من هم شیعه شدم. یک کلمه روی حرف او حرف نمی‌زدم؛ چون به صداقت در گفتار و رفتارش واقف بودم و او در ایمان و اعتقادش راسخ بود.»[۲]

* * *

یکی از دوستانش می‌گوید: «شیرمحمّد قدرت روحی فوق‌العاده‌ای داشت. قاطع و محکم حرف می‌زد و جاذبه‌ی بالایی داشت. به حدّی

۱. به نقل از: بی‌بی سارا آقچه‌لی (همسر شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. همان.

که می‌گفت: «اگر توانستید همسر و فرزندان مرا از راه من بازگردانید، من هم به دیدگاه قبلی‌ام باز می‌گردم.» این قدرت روحی بعد از شهادت وی نیز همواره راه‌گشای خانواده‌اش بود.[1]

* * *

پسرش می‌گوید: «بعد از شهادت پدرم ما در رنج و سختی بودیم؛ چندین فرزند کوچک و همسری کم‌سواد از نظر کلامی اعتقادی، زندگی ما زیر ذرّه‌بین دشمنان بود. گاهی عدّه‌ای با تهدید و گاهی با مهربانی کاذب قصد داشتند ما را زیر سلطه‌ی خود ببرند؛ و سپس تشیّع شهید را مانند پتکی برسر ما بکوبند. آن‌گاه از ما بخواهند تا از با؛ بعد بگویند: «دیدید شیرمحمّد اشتباه می‌کرد؟!» آن روح معنوی پدرم با هجرت خانواده به شهر مقدّس قم ما را نجات داد.[2]

* * *

زمانی که پدرم تشیّع خود را علنی نمود، دوستانش احساس خطر کردند؛ چون شیرمحمّد یک فرد منزوی دور از مردم و اجتماع نبود. او برخواسته از بطن جامعه، یک شخصیّت کارآمد، محبوب دل‌ها و برای دشمن خطری بزرگ بود. به همین منظور از او می‌خواستند که با هجرت از شهر و دیار خود، زندگی‌اش را تضمین کند.

امّا پدرم می‌گفت: «حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام با تمام

---

۱. به نقل از: روحانی مبلّغ در استان (دوستان شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: بهمن طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

ناملایمات و دشمنان زیادی که داشتند، مدینه را ترک نکردند تا راه را به ما نشان دهند. من تا زمانی که عمر دارم همین جا می‌مانم تا زمانی که خونم را بریزند. اگر ما تحمّل نکنیم و میدان را خالی کنیم، دشمن به نتیجه رسیده است. این فاجعه است، این کار دشمن است.»[۱]

شیرمحمّد چون مکتب تشیّع را انتخاب کرده بود، تحقیق می‌کرد و روزنامه می‌خواند. ایشان با مطالعه‌ی بیشتر اعتماد به نفس بالایی پیدا کرده بود و یقین داشت راه مستقیم کشف‌شده است.[۲]

* * *

می‌گفت: «اگر انسان اهل مطالعه و تحقیق باشد به واقعیّت می‌رسد؛ اگرچه در ظاهر همه یک‌چیزی را قبول داشته باشند. فرد باید خودش با جست‌وجو و تحقیق به واقعیّت برسد. باید با سند و کشف خودش به نتیجه برسد»[۳]

* * *

یکی از مباحثی که در شخصیّت ایشان بسیار هویدا بود و هر بیننده‌ای آن را دریافت می‌کرد، عشق و ارادت به اهل‌بیت علیهم‌السلام مخصوصا جریان حضرت زهرا علیهاالسلام بود.[۴]

* * *

۱. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. به نقل از: حجّةالاسلام و المسلمین شیخ جواد رجنی، در مراسم سالگرد شهادت.
۳. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۴. به نقل از: یکی از شاگردان آیة‌الله طاهری گرگانی.

در جلسه‌های توسّل به اهل‌بیت علیهم‌السلام چهره‌اش برافروخته می‌شد و از خود بی‌خود می‌گشت. در آن حالت، احساسات و عواطفش باعث می‌شد کنترل خودش را از دست بدهد و مورد اعتراض دیگران واقع شود. در هر جلسه‌ای که حاضر می‌شد، زندگی جدیدی برایش شکل می‌گرفت.[1]

* * *

شیرمحمّد هم چون گذشته در مقابل اقوام و دوستان از عواطف و مهربانی خویش کوتاهی نمی‌کرد. ولی متاسّفانه خودش از طرف برخی از افراد با بی‌مهری و کم‌لطفی مواجهه شده بود.

یکی از دوستانش می‌گوید: «نگاه شهید به تعدّد رنگ، مذهب و قومیّت، دید بسته‌ای نبود. برای او قبل از تشرّف به مذهب تشیّع؛ ترکمن، فارس، سیستانی و بلوچ فرقی نداشت. بعد از تشرّف حتّی محبّتش بیشتر هم شده بود. نسبت به اقوام، فامیل و مردم منطقه‌ی خود دل‌سوز و گره‌گشا بود؛ و درباره‌ی مشکلات آن‌ها دغدغه داشت. در قیدوبند مرزبندی‌ها نبود؛ چرا که برای او انسانیّت مهم بود، بلکه فراتر از این مرزها بود.[2]

* * *

---

۱. به نقل از: روحانی مبلّغ (دوستان شهید) در مراسم سالگرد شهادت.
۲. همان.

گفتار دوم

کلمات قصار و توصیه‌های شهید

حقوق آل‌الله علیهم‌السلام

ما ۱۴۰۰ سال به ائمّه علیهم‌السلام بدهکار هستیم. دعا کنید ما اهل‌بیت علیهم‌السلام را آن‌طور که حقّ‌شان هست بشناسیم.

شانیّت پیدا کنید

درختی که باری ندارد، هیچ‌کس از شاخه‌های آن آویزان نمی‌شود؛ امّا یک درختی که بار دارد و میوه دارد، همه از آن آویزان می‌شوند. باید شانیّت این را پیدا کنید که از شاخه‌های‌تان آویزان شوند. باید آن‌قدر رشد کنید که شیطان تحمّلش تمام شود و بیاید شمارا از سرراه بردارد.

دلیل و منطق

اگر با دلیل و منطق به مطلبی برسم، حتّی اگر از سوی دشمن باشد قبول می‌کند.

شجاع باش

ابتکار عمل را خودم به دست گرفتم؛ و اعلان کردم شیعه شده‌ام. ما باید یک‌طرفه شویم. نمی‌توانیم بین این قضیه (شیعه و سنّی) زندگی کنیم.

کسب تجربه

انسان از لحاظ اخلاقی وقتی در کنار دیگران است، تجربه کسب می‌کند. یاد شهدا باعث اشاعه‌ی فرهنگ شهادت است. مسافرت آدم را باتجربه می‌کند.

تقلّب نکنید

«تقلّب، تقلّب است؛ چه برای درس، چه برای کار یا هر چیز دیگری. هرگز این کار را انجام ندهید.

حقوق همسایگان

حیوان اگر گرسنه باشد ،صدایش بلند می‌شود. قبل از آن‌که مزاحم همسایه‌ها شوند؛ به آن‌ها رسیدگی کنید.

پرورش دوستی

نشر دهید اخلاق پیامبری صلی‌الله‌علیه‌وآله را؛ و با این محبّت به مردم نزدیک شوید. دشمنی یک‌دفعه به وجود می‌آید، ولی دوستی را باید پرورش داد.

نقطه‌ی ضعف و قوّت

اخلاق، نقطه‌ضعف و قوّت هر شخصی است. اگر اخلاق و مردم‌داری و روابط اجتماعی داشته باشیم، همه‌چیز داریم.

صداقت ائمّه علیهم‌السلام

آرزو دارم صداقت ائمّه علیهم‌السلام را برای افرادی که آگاهی ندارند توجیه کنم. ما آن‌ها را نشناختیم.

اتّحاد مذاهب

ما باید در کنار هم باشیم تا هدف وهّابیّت را در منطقه کور کنیم.

میدان را خالی نکنیم

حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام با تمام ناملایمات و دشمنان زیادی که داشتند، مدینه را ترک نکردند تا راه را به ما نشان دهند. من تا زمانی که عمر دارم همین‌جا می‌مانم تا زمانی که خونم را بریزند. اگر ما تحمّل نکنیم و میدان را خالی کنیم، دشمن به نتیجه رسیده است. این فاجعه است. این کار دشمن است.

مطالعه و تحقیق

اگر انسان اهل مطالعه و تحقیق باشد به واقعیّت می‌رسد، اگرچه در ظاهر همه یک‌چیزی را قبول داشته باشند. فرد باید خودش با جست‌وجو و تحقیق به واقعیّت برسد، باید با سند و کشف خودش به نتیجه برسد.

گفتار سوم

نامه‌ها و تصاویر

شیرمحمّد در بحث تحقیق و مطالعه و در افکار اعتقادی هم در قالب مرزبندی‌ها نبود. برای شناخت و درک مطالب دینی مذهبی جست‌وجو را تا جایی ادامه داد که برای علمای مذاهب نامه‌هایی ارسال می‌کرد و جواب‌هایی نیز می‌گرفت و از این طریق آگاهی خویش را بالا می‌برد.

در یکی از نامه‌هایی که به مرحوم «**حاج آخوند نظری**» نوشته است، علاوه بر آن نکات پرمغز و معنی‌دار مذهبی و اعتقادی، فضای عطوفت و مهربانی بین شیرمحمّد طاطار و آخوند نظری جای بسی تامّل دارد. این نامه درنهایت احترام و ادب نگاشته شده و در روزنامه‌های محلّی استان گلستان به چاپ رسیده است.[1]

---

۱. به نقل از: حجّة‌الاسلام انتصاری (دوستان شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

فرازهایی از نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

حضور استاد بزرگوار، عالم فرزانه؛

الحاج یارمحمّد آخوند نظری (دامت برکاته)

احتراما: به استحضار می رساند، این جانب شیرمحمّد طاطار فرزند مرحوم آق‌اویلی، ساکن روستای قره‌سو، شهرستان آزادشهر، حقیر باانگیزه شرح حال و دغدغه‌ی فکری در بُعد هویّت و در بُعد مذهبی جسارتا برای اوّلین بار خدمت علما خصوصا حضرت عالی دست به قلم برده؛ آن چه قبلا و فعلا مسایلی در جوار حوزه‌ی زندگی خود و جامعه مشاهده کرده‌ام که باعث سوالاتی گوناگون در ذهنم ایجاد گردیده، ارایه می نمایم.

استاد عزیز و بزرگوار، حقیر از بیان کلّی پرهیز و به موارد خاص دیروز و امروز جامعه و زندگی معاصر خویش رجوع می‌نمایم. موارد هتک حرمت هایی از نوع عدم رابطه با تشیّع از نوع معاملاتی و یا روابط اجتماعی و غیردینی قرار دادن آن ها (تشیّع) و یا عدول آنان از موازین دینی و قرآنی مسایلی بود که در سالیان دور زمزمه‌ی گوش ها بوده و تا حدودی تاثیراتی هم داشته و آثار آن نیز تا به امروز نیز مشهود هست که به نظر حقیر، این طرز فکر و یا تاثیرات این چنینی به دلیل رشد فکری؛ و علمی و گسترش ارتباطات و آموزه‌های اجتماعی و دینی، امروزه نسبت به سالیان دورگشته به حداقل رسیده است.

تزریق مسایل و هتک حرمت و تخطئه‌ی تشیّع یا مستقیما و یا غیرمستقیم به‌نام اهل سنّت و یا به‌نام علمای اهل سنّت انجام می‌گرفت؛ و بعضا نیز مخفیانه انجام می‌گیرد.

باسواد نشدن دختران، عامل انحراف دانستن سواد و ضدّ دین جلوه دادن علم، بی‌توجّهی به نیازهای معقول و منطقی زنان؛ و بی‌توجّهی به زیارت‌گاه‌ها و مخالفت با جشن و سرور میلاد خاتم پیامبران ﷺ و عدم ترویج مولودی‌خوانی، مخالفت با علم و عدم استفاده از علم به‌عنوان ابزار رسیدن به معبود، عدم دعوت نیمی از جمعیّت جامعه (زنان) جهت حضور در مساجد، مراسم‌های مذهبی، بی‌توجّهی به فاصله‌ی طبقاتی، موضوعاتی است که عدّه‌ای از عالمان به‌نام اهل سنّت در گذشته تبلیغ و به نشر آن می‌پرداختند.

پدر و استاد گرامی!

حقیر که برای اوّلین بار در امور و مسایل مذهبی قلم‌فرسایی می‌نمایم؛ اعلام می‌دارم نوشتار و مطالب ارایه شده بی‌عیب نبوده و عذر حقیر را بپذیرید؛ و انگیزه‌ای جز تفکیک دیدگاه‌های متفاوت در امور مذهبی و اجتماعی و دغدغه‌ای جز نسبت به افرادی که به‌نام مذهب و به‌نام ملّیّت و ناسیونالیسم، عملکردهایی در جامعه داشته و دارند، قصد دیگری نداشته و ندارم؛ و از این طریق نیز در حدّ بضاعت ارادت خویش را نسبت به حضرت‌عالی ابراز نموده و در جهت مبارزه‌ی فکری با دیدگاه‌های وهّابی‌گری و کسانی که دانسته یا ندانسته باعث تقویت تفکر وهّابیّت

می‌گردند، خود وظیفه دانسته، عزم خود را جزم و در راستای افشای خطرات و مضرّات آن به جامعه و مردم، استوار خواهم بود.

امید است با تبلیغات و عملکردهای روشن‌گرانه‌ی حوزه‌ی علمیّه‌ی حضرت عالی همراه با فارغ‌التّحصیلان آن حوزه، روز برائت همه‌ی مردم و مسلمانان از وهّابیّت و بانیان آن آشکارتر گردد.

والسّلام

با احترام، دعاگو: شیرمحمّد طاطار

شنبه ۱۳۸۲/۰۳/۳۱


شنبه ۳۱ خرداد ماه ۱۳۸۲، شماره ۳۸

نامه منتقدانه یکی از اهالی آزادشهر به آخوند نظری

ارایه چهره‌ای خشک و سخت از دین عامل فرار جوانان از معنویات می شود

پاسخ آخوند نظری

درزی(۱)های سیار

مناقصه شماره ۴۰/گ/۸۲

شرکت سهامی مخابرات استان گلستان در نظر دارد، نگهداری امور مشترکین مرکز امام سجاد (ع) شهرستان گرگان را از

پاسخ حاج آخوند نظری

بسم الله الرحمن الرحیم

خدمت برادر عزیزم جناب آقای شیرمحمّد طاطار

سلام علیکم

احتراما نامه‌ی محبّت‌آمیز و با احساسات آن جناب به دستم واصل و از مضمون آن مطّلع گردیدم. ابراز علاقه‌ی حضرت عالی نسبت به این حقیر باعث دل‌گرمی و شوق گردید.

دوست عزیز!

از این‌که به مسایل واقع‌بینانه نگریسته‌اید؛ بسیار خوشحالم. درک و فهم شما باعث هدایت و ارشاد شما خواهد شد.

واقعیّت امر این است که هدف را فقط رضای الهی مدّنظر قرار دهیم.

دست‌نویس حضرت عالی حکایت از آن دارد در مسایل دینی و اجتماعی خود بی‌تفاوت و بی‌مسوولیّت نبوده‌اید. از بدو پیدایش مکتب اسلام، جوانانی پرشور مانند حضرت علی علیه‌السلام و عمّار بن یاسر و غیره (رضوان الله علیهم اجمعین) مجاهدین دین بودند و مکتب نوپای اسلام را از گزند مشرکین و منافقین حفاظت نمودند.

اکنون خوشحال از اینم که در منطقه‌ی ترکمن صحرا نیز افرادی دل‌سوز همانند جناب عالی احساس مسوولیّت نموده، ما را تشویق به ادامه‌ی راه می‌نمایید.

پاسخ حاج آخوند نظری

امید است خداوند متعال به همه‌ی ما توفیق خدمت به دین و ملّت را عطا فرماید.

والسّلام علیکم و رحمة الله
دعاگوی شما: یار محمّد نظری

بسم الله الرحمن الرحیم

خدمت برادر عزیزم جناب آقای شیر محمد طاطار

سلام علیکم

احتراما – نامه محبت آمیز و با احساسات آنجناب بدستم واصل و از مضمون آن مطلع گردیدم. ابراز علاقه حضرتعالی نسبت به این حقیر باعث دلگرمی و شوق گردید. همانطور که مستحضر هستید مکتب اسلام جهت اعتلای کلمه حق و ترقی و رشد جامعه بشری بوسیله آخرین فرستاده خداوند احدیت بصورت قانونی مدون نازل گردیده و با رهبریت رسول اکرم (ص) در جامعه ای بدون فرهنگ در شبه جزیره عرب انسانهائی را تربیت نموده است که الگوهای مناسب خلیفه الهی در روی زمین بوده و بعنوان مرشدان و معلمان تعلیم و تربیت در عرصه شئونات زندگی اسلامی زحماتی را متحمل گشته و جامعه بشری را از ضلالت و گمراهی نجات دادند. ما هم بعنوان رهروان آن نیکان و پاک سرشتان جهت نیل به آن اهداف عالیه بر خود وظیفه دانسته و بعد از فارغ التحصیل شدن همگام و هم سو با مردم مسلمان منطقه با تربیت افرادی ذیصلاح در این راه قدم برداشتیم و با استعانت از ساحت مقدس انبیاء و اولیاء و توفیق خداوند متعال با اندک بضاعت علمی خود ادای وظیفه نمودیم.

مشکلات عدیده ای از ناحیه هم لباسان و افراد مغرض و جاهل در پیش روی ما ظهور نمود بحمدالله با دعای خیر اولیاء زمان و مردم خیر مسلمان منطقه مشکلات روز بروز برطرف و عشق و علاقه مردم نسبت به دین و مکتب و مذهب بیشتر گشته است.

دوست عزیز بنده با تشخیص و مشورت همفکران وروحانیون دلسوز دین را بصورت سهل و آسان معرفی نمودیم و مردم دیندار منطقه با درک صحیح خود این را تشخیص داده انتخاب نمودند.

دوست عزیز از اینکه به مسائل واقع بینانه نگریسته اید بسیار خوشحالم، درک و فهم شما باعث هدایت و ارشاد شما خواهد شد. واقعیت امر این است که هدف را فقط رضای الهی مد نظر قرار دهیم. شعار دادن و تظاهر نمودن به دینداری باعث عجب و ریاء و کبر خواهد شد. شما جوانان پرشور و متدین با دید وسیع خود می توانید تمییز خوب و بد را داشته باشید و در هر زمان از ازمنه دنیا افرادی مصلح در عرصه دین پیدا شده اند و حقیقت را به مردم تفهیم نموده اند.

دست نویس حضرتعالی حکایت از آن را دارد در مسائل دینی و اجتماعی خود بی تفاوت و بی مسئولیت نبوده اید از بدو پیدایش مکتب اسلام جوانانی پرشور مانند حضرت علی و عمار بن یاسر و غیره (رضوان الله علیهم اجمعین) مجاهدین دین بودند و مکتب نوپای اسلام را از گزند مشرکین و منافقین حفاظت نمودند.

اکنون خوشحال از اینم که در منطقه ترکمن صحرا نیز افرادی دلسوز همانند جنابعالی احساس مسئولیت نموده ما را تشویق به ادامه راه می نمائید.

امید است خداوند متعال به همه ما توفیق خدمت به دین و ملت را عطا فرماید.

والسلام علیکم ورحمه الله
دعا گوی شما
یار محمد نظری
۱۳۸۱/۷/۴

پدرم شهید شد...

فروردین‌ماه سال ۱۳۸۷ بود که هر چهار نفر ما (فرزندان) بعد از تعطیلات نوروز به خوابگاه مدارس رفته بودیم. پدرم روزهای دوشنبه به‌دنبالم می‌آمد تا به‌خانه برگردم.

ناظم مدرسه مرا صدا کرد تا وسایلم را جمع کنم، امّا پدرم به دنبالم نیامده بود. وقتی هم که به‌خانه رسیدم، اصلا برای من این سوال پیش نیامد که مردم برای چه مقابل خانه‌ی ما تجمّع کرده‌اند. چون می‌دانستم که پدرم با هیچ‌کس مشکلی ندارد.

وقتی شنیدم که شهید شده است؛ تعجّب کردم. او هیچ آزار و اذیّتی برای دیگران نداشت. باور نمی‌کردم؛ تا این‌که فهمیدم واقعا شهید شده است.

افرادی که دست به چنین جنایتی زدند، نمی‌خواستند تفکّرات پدرم در منطقه شکل بگیرد.[1] روزی که قرار بود پدرم به دنبالم بیاید، غروب شد؛ ولی خبری از پدرم نبود. وضو گرفتم و نماز خواندم؛ و برای استراحت به خوابگاه رفتم و خوابیدم. همان شب در خواب دیدم که زلزله آمده است؛ و همه‌ی تخت‌های خوابگاه روی سرم خراب شد.

این خواب دقیقا همان زمانی بود که پدرم به شهادت می‌رسد. من در سال سوم ریاضی فیزیک بودم. فردای آن روز صبح، عموی من به‌دنبالم آمد و مرا به‌خانه برد. پدرم شهید شده بود.

---

۱. به نقل از: مهناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

حقیقت‌جویی وی جُرم او شد. پدرم در روشن‌کردن حقایق برای مردم بسیار فعّالیّت می‌کرد؛ و عدّه‌ای که سعی در کتمان حقایق داشتند، او را از سر راه برداشتند.

مدّتی قبل از شهادتش می‌گفت: «خواب دیدم پیرمردی عصا به دست با محاسن سفید و بلند و کلاهی سبز به سرش در برابرم ظاهر شد. انتها و نوک عصا را به دست گرفت و قسمت خمیدگی عصا را زیر پای من قرارداد؛ و مرا از روی زمین بلند کرد و در بالای روستا به‌طوری که به همه‌جا اشراف داشتم، در آسمان به پرواز درآمدم و محو شدم.»[۱]

۱. به نقل از: فرحناز طاطار (فرزند شهید) در مراسم سالگرد شهادت.

مقاله و دست‌نوشته‌ی شهید به‌مناسبت ۱۳ آبان

(۱)

به مناسبت ۱۳ آبان روز « دانش آموز »

بسمه تعالی

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

آنکه نآموخت از گذشت روزگار هیچ نآموزد، ز هیچ آموزگار

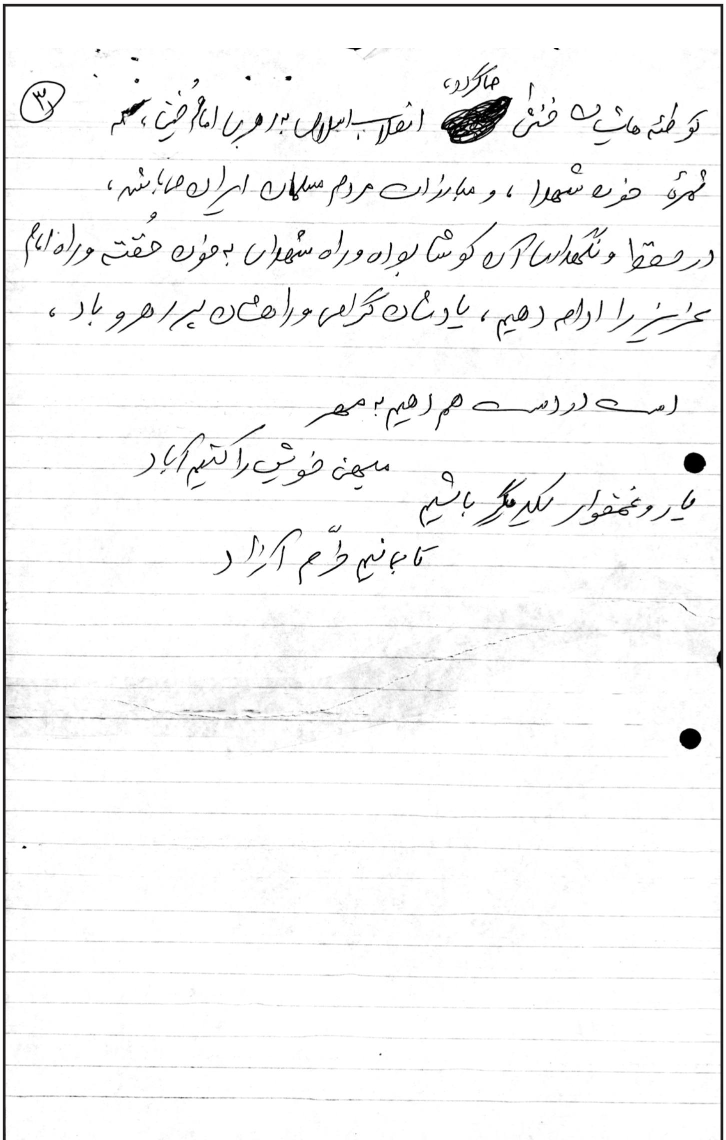
سالها پیش، زمانیکه بیگانگان بر کشور ما حکومت می‌کردند، و سرنوشت مردم این سرزمین توسط
عمال استکبار رقم می‌خورد، و سیاه‌ترین شب بر اکثریت مردم سایه افکنده و عزت و شرف و دین
و ناموس مردم لکه‌دار شده، و حقوق حقه آنان پایمال می‌گردید، و آزادی و اختیار و
بر سرها خارجیان دست یافته بود، که مردی از خاندان علوی، و فرزندی از میان فرزندان فاطمه
و یادی از میان روحانیت و حوزه، دست آستین بالا کشیده، به همراه اصحاب و یاران کربلایی
خود علیه رژیم پهلوی، و اربابان و حامیان داخلی که خود جزء آنها بود امید بخشی بر علیه مزدوران
و امید در دل مردم مسلمان و رنجور ایران گردید، او نبود (جز) روح الله ... زاده،
پس از (۲۰) جمادی الثانی، ۱۳۲۰ هجری قمری، مصادف با روز ولادت مادرش،
بانوی دو عالم، صاحب کوثر، پاره تن پیامبر، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها،
اعتراضات امام علیه رژیم پهلوی سراسر کشور را فرا گرفت، که قیام مردم مسلمان قم، تهران،
و سایر شهرهای بزرگ نمونه‌های [redacted] از آن‌ها می‌باشد، که دولت رژیم
تحمل مبارزات امام را نداشت و ایشان را در سال ۱۳۴۳ به کشور ترکیه تبعید نمودند،
که به خیال خام خود مردم را بی رهبر گذاشت، چند صباحی به حکومت ادامه
دهد، ولی روحانیت مبارز به همراه مردم ستمدیده به مبارزه علیه رژیم پهلوی

(۲)

ادامه داده و تا رسیدن به پیروزی تا پای جان تلاش کرده و شهدای
زیادی را در راه اسلام و استقلال کشور نثار نمودند،
کم کم مبارزات حق طلبانه مردم مسلمان ایران سراسری شده
و در سالهای ۵۶-۵۷ به اوج خود رسیده بود، رژیم پهلوی با همدستی
شیطان بزرگ، امام خمینی را از کشور ترکیه به عراق و سپس از آن
به پاریس تبعید نمودند، و اینان نیز در خارج از کشور مبارزات
مردم مسلمان ایران را رهبری کردند،

در مبارزه علیه رژیم پهلوی اقشار مختلف به رهبری روحانیت شرکت
داشتند، که دانش آموزان نیز همگام با آنان به مبارزات خیابانی
می پرداختند که روز ۱۳ آبان سال ۵۷ عده زیادی از دانش آموزان
توسط عمال رژیم پهلوی شهید گردیدند، مبارزات مردم مسلمان ایران
به رهبری امام خمینی در روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ به بار نشست، و مردم
طعم پیروزی را در سراسر کشور اسلامیمان جشن می‌گیرند.
اما توطئه استکبار و دشمنان خارجی ادامه داشت هر روز در گوشه‌ای
از کشورمان حادثه‌ها آفرینند که با تسخیر لانه جاسوسی در سال
۵۸ توسط دانشجویان پیرو خط امام عوامل دشمن کشف و

مقاله و دست‌نوشته‌ی شهید به‌مناسبت ۱۳ آبان



(۳) تو گفته‌هاشی خمینی [illegible] انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، ثمره خون شهدا، و مبارزات مردم مسلمان ایران ما است، در حفظ و نگهداری آن کوشا بوده و راه شهیدان به خون خفته و راه امام عزیز را ادامه دهیم، یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد،

دست در دست هم دهیم به مهر
میهن خویش را کنیم آباد
یار و غمخوار یکدیگر باشیم
تا بمانیم خرم و آزاد

دست‌نوشته‌ی شهید به‌مناسبت میلاد امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف

(۱)

باسمه تعالی

با هر طپشی که در دل آگاه است | یک نغمه لا اله الا الله است
هر جا که بلند است ندای توحید | گلبانگ محمد رسول الله است
توحید و نبوّت و امامت هرسه | در گفتن یک علی ولی الله است

هرگاه در وجود تأمل کنی و در جستجو کمی بیشتر تفکر نمایی نیازی نیست که به عجایب صنع افلاک و زمین و آسمان و شگفتیهای خلقت بنگری بلکه تو را آگاه می‌کند که چگونه این نظام استوار و پابرجاست و این خالقی که تناقض ندارد، به حقایق اشیاء آگاه است و بر آنچه اراده می‌کند قادر و توانا، قدرت و اختیار، اراده، ادراک، صدق، راستی، و ازلی بودن ذات باری تعالی در وجود او رسیدی و تحسینی در جنبهٔ لطف او، عدل است که دارای فضل و رحمت بوده و در قضایش ستم نمی‌کند، که روشن‌ترین دلیل بر عادل بودن خدا، بی‌نیازی او به ظلم و ستم می‌باشد، آن زمانیکه مردم بت‌ها را می‌پرستیدند و آن زمانیکه انسانهای ضعیف در بند بوده و برده و اسیر رونق بازار بود و آن زمانیکه زر و زور، عرب و عجم را فرا گرفته بود، و آن زمانیکه پادشاهان کاخ‌نشین حکمران خود را خدای زمین می‌پنداشتند، خداوند عزّ و جلّ، نور هدایت را در دامان مردی نهاد که دوران اولیه زندگی را با رفتن به صحرا و همراهی با کاروانهای تجارتی و دیدار با ملل مختلف سپری نمود، از رستگاری و امانتداری او زبانزد همه گردید، و او را امین لقب داده‌اند، فرشتگان مأمورش نوید نبوت و پیامبری را به حضرتش (محمد مصطفی) ابلاغ می‌نمایند،
(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)

پیامبری که خدا مبعوث کرده برترین رسولان می‌باشد که او علت ایجاد است. (۲)
و حبیب (رب العباد) محمد مختار (احمد برگزیده‌ی مختار) صاحب معجزات، که با هم آیاتی ظاهر و زبان حسابگران از شمارش آن قاصر، که رسالتش خبر بندگی به خدا، رهایی انسانها از گرداب بت پرستی و دعوت مردم به صلاح و نیکی و دور نمودن انسانها از تباهی و فساد، امر رسالت وی نهفته است، آن رسول گرامی میان مردم دو چیز گرانسنگ را بر جا گذاشته که آن کتاب خدا، ریسمانی آسمانی و زمینی و عترت و اهل بیت بوده که هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا اینکه در کنار حوض کوثر بر حضرتش وارد شوند، بر عموم مسلمانان واجب است که عترت و اهل بیت پیامبرش را شناخته و خود را به چراغ راه هدایت متوسل نمایند، که آخرین آن محبت خدا و انتقام گیرنده از دشمنان اهل بیتش می‌باشد.

نجم محور مادر مظلومه دگر می‌آیم / شب تاریک تمام است سحر می‌آیم
گر نبودم که تو را یار شوم در آن روز / حال با نام تو و سینه سپر می‌آیم
دست‌ها را به دعا بهر ظهورم بگشا (۲) / گر بخواهی ز خدا از پس در می‌آیم
انتقام تو و حیدر ز عدو می‌گیرم / تا کنم دین خدا پُر ز ثمر می‌آیم

اینک نیز پس از چندین قرن، خورشید عدالت و ولایت در سرزمینمان ایران تابیدن گرفته و پرچم نورانی غدیر در دست توانای فرزند فاطمه (س) می‌درخشد، با وحدت و همدلی چشم طمعکاران شرق و غرب و شمال و جنوب را کور کرده و پوزه‌ی آنان را به خاک خواهیم مالید.

لال گردد گر نگوید حق زبان / سوزد ار ناحق نویسی ای قلم

(۳)

باران در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روئید و در شوره زار خس

بیائیم جبران وشوره زار وجودمان را با اُنس گرفتن با قرآن مجید، این رسالت الهی و معجزه‌ی پیامبرش، راه عزت و سعادت را در پیش گیریم و با گسترش فرهنگ ایثار و شهادت برای فردای ایران آباد و آزاد گام برداریم،

ما که خود را مدیون انقلاب و امام و شهدا میدانیم و در سایه وصایای امام و رهبر معظم انقلاب اسلامی در صلح و آرامش بسر میبریم با امر به معروف ونهی از منکر خود نخواهیم گذاشت نسبت به امامت و ولایت و رهبری چه از نوع صدر اسلام و چه از نوع امروزی آن بی‌توجهی صورت بگیرد،

اینک ای قبله‌ی هر قافله، در آستانه‌ی ظهورت همراه با دل دادگانت که به خیل منتظرانت افزوده شده‌اند، سرود انتظار را زمزمه میکنیم و آنانکه چشم امید و پیروی از حضرتش و وظیفه آماده‌سازی را بر عهده دارند، گامشان و راهشان مستدام باد.

یارب از دل‌های ما درد محبت وانگیر این تجمع، این توسل این زیارت را امید

نصر من الله و فتح قریب (

تصاویر

بسمه تعالی

تاریخ :۸۵/۹/۲۶
شماره:۲۴۳۲

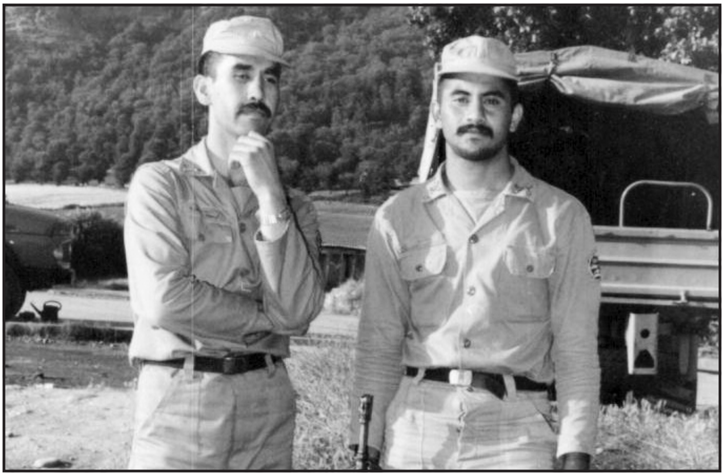
بدین وسیله به اطلاع عموم اهالی حوزه انتخابیه روستای *بایجق طاطار(قره سو)* بخش مرکزی شهرستان آزادشهر میرساند،نتایج شمارش آرا نامزد های سومین دوره انتخابات شورای اسلامی روستا بشرح ذیل می باشد:

ردیف	نام	نام خانوادگی	نام پدر	تعداد آرا	شماره نامزد
۱	شیر محمد	طاطار	آق اویلی	۲۵۷	۲۰
۲	سلیمان	طاطار	اوشار	۲۴۲	۲۱
۳	حاجی محمد	طاطار	ابول	۲۲۶	۱۸
۴	عیسی	بدراقی	دردی محمد	۱۷۴	۱۴
۵	نور محمد	طاطاری	رجب	۱۶۶	۲۲
۶	نادر	تجر	علی	۱۳۶	۱۷
۷	مجید	خرمالی	حسین	۴۵	۱۶
۸	رحمت اله	طاطار	آتابای	۱۵	۱۹

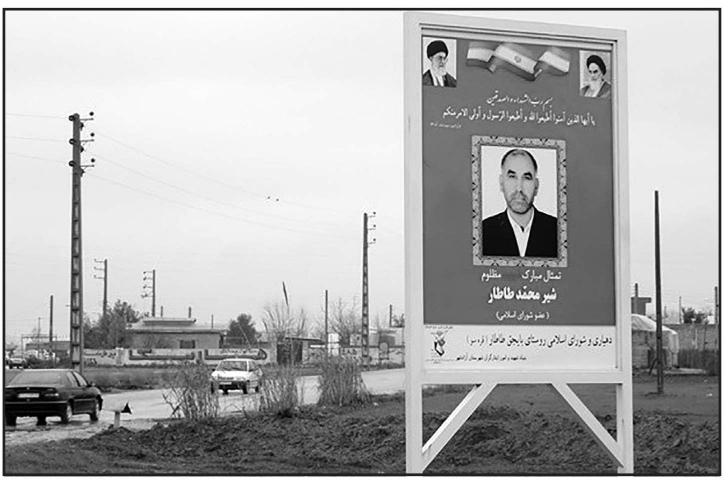
اینک در اجرای ماده ۵۲ قانون انتخابات شوراهای اسلامی کشور وماده ۷۱ آیین نامه اجرایی انتخابات شوراهای اسلامی روستا،از تاریخ انتشار این آگهی به مدت **دو** روز هیأت اجرایی در محل بخشداری آماده قبول شکایات انتخاباتی میباشد.

قاسم سمیعی
بخشدار و رئیس هیئت اجرایی
بخش مرکزی آزادشهر

تصاویر



سمت چپ: شهید شیرمحمّد طاطار
دوره‌ی سربازی در پادگان خاندوز شهرستان آزادشهر



تصویر شهید در تقاطع ورودی به روستای قره‌سو (زادگاه شهید)
در کنار جادّه‌ی آزادشهر به گنبد کاووس

تصاویر



سخنرانی شهید در مراسم «قربان تا غدیر»

برپا کننده و مدیر اجرایی مراسم قربان تا غدیر



قطعه‌ای از خاک که کیمیا شد.

محلّ شهادت شهید طاطار در روستای قره‌سو در ترکمن صحرا

تصاویر

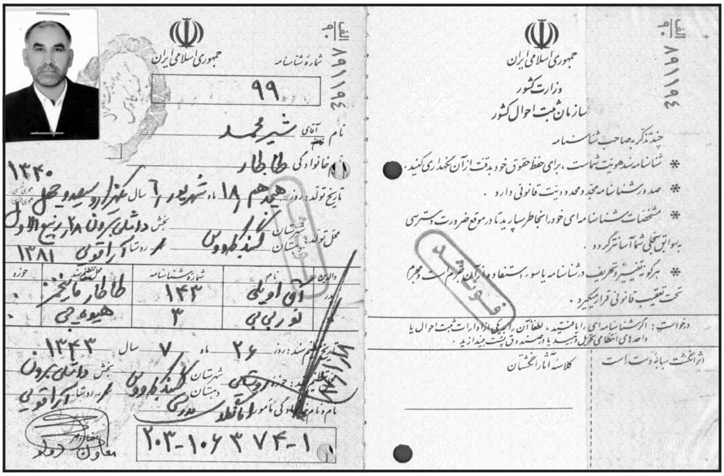


منزل شهید شیرمحمّد طاطار
خانه در و دیوار نداشت تا همه بتوانند برای حلّ مشکلات‌شان وارد شوند.



مراسم سنّتی کشتی ترکمن‌ها در جشن‌های عروسی به نام «گورش» یا «آلیش‌گورش»
شهید شیرجان از این‌که با دستان خودش از دیگران تقدیر می‌نمود، لذّت می‌برد.

تصاویر



جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور
سازمان ثبت احوال کشور

چند تذکر به صاحب شناسنامه
* شناسنامه سند هویت شماست، برای حفظ حقوق خود بدقت از آن نگهداری کنید.
* صدور شناسنامه مجدد محدودیت قانونی دارد.
* مشخصات شناسنامه ای خود را بخاطر بسپارید تا در موقع ضرورت دسترسی به سوابق سجلی شما آسانتر گردد.
* هرگونه تغییر و تحریف در شناسنامه یا سوء استفاده از آن جرم است و مجرم تحت تعقیب قانونی قرار میگیرد.

درخواست: اگر شناسنامه ای را یافتید، لطفاً آن را به یکی از ادارات ثبت احوال یا واحدهای انتظامی تحویل دهید یا در صندوق پست بیندازید.

اثر انگشت سبابهٔ دست راست | کلاسهٔ آثار انگشتان

فوت شده

جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ شناسنامه: ۹۹
۹۱۱۹۴ / ۷
نام: آقای شیرمحمد
نام خانوادگی: طاطار
تاریخ تولد: روز هیجدهم ۱۸ ماه شهریور ۶ سال یکهزار و سیصد و چهل ۱۳۴۰
محل تولد: شهرستان گنبدکاووس — بخش داشلی برون — دهستان / روستا آراقوتی

والدین	نام	شماره شناسنامه	محل صدور
پدر	آق اویلی	۱۴۳	طاطار مانجی
مادر	نور بی بی	۴	هیوه چی

تاریخ تنظیم سند: روز ۲۶ ماه ۷ سال ۱۳۴۳
محل تنظیم سند: شهرستان گنبدکاووس — بخش داشلی برون — روستا آراقوتی

۲۰۳-۱۰۶۳۷۴-۱

در تاریخ ۱۳۸۷/۱/۱۷ شهید شد. گوارایش باد!



آخرین تصویر از شهید که ماندگار شد!

تصاویر



شهید در سفر زیارتی به حرم امام علیّ ابن موسی الرّضا علیه‌السلام به همراه خانواده
«آمده‌ام ای شاه، پناهم بده...»

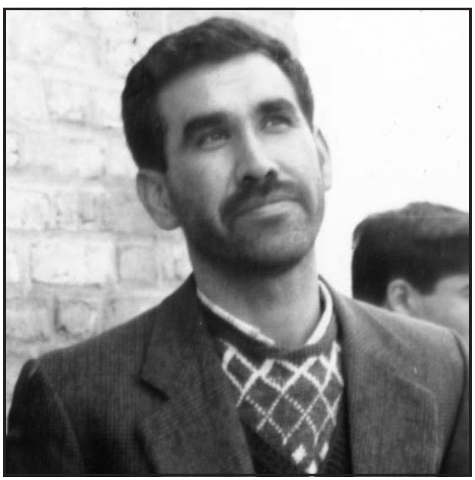


شهید همراه با خانواده و دوستان در حرم حضرت فاطمه‌ی معصومه علیهاالسلام
«آن قبر که در بقیع شده گُم   پیدا شده در مدینه‌ی قم!»

تصاویر



اتاق کوچک شهید شیرمحمّد طاطار که اسامی دوازده معصوم علیهم‌السلام در آن، برجسته، بزرگ و بالاتر از همه‌ی کاغذدیواری‌ها نصب شده بود.



روزهایی جوانی شهید که جرقّه‌های استبصارش زده می‌شد.
«اوست نشسته در نظر! من به کجا نظر کنم...؟!»



سخنرانی شهید در مراسم «عید غدیر» شهرستان گنبد

غدیر اقیانوس بی‌کرانی‌ست که در زلال جاری آن حیات طیّبه‌ی انسانی شکل می‌گیرد.



سخنرانی دختر شهید در مصلای شهرستان گنبد کاووس در هفته ی وحدت

همه‌ی تلاش شهید، ایجاد وحدت و هم‌بستگی در بین مذاهب بود.

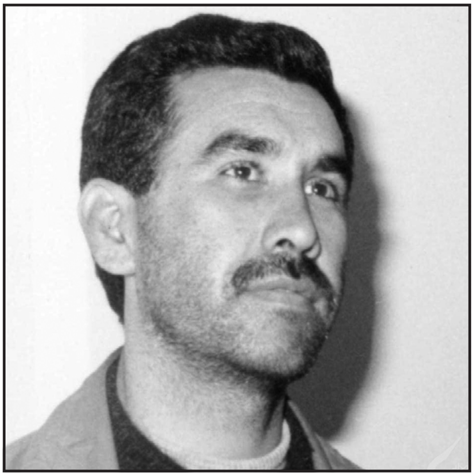


تقدیر و تشکّر از موفقیّت تحصیلی دختر شهید
با حضور مسوولین محترم و انجمن اولیای دبستان روستای قره‌سو



حضور عالم بزرگ، حاج آماش آخوند
در مراسم سالگرد شهید شیر محمّد طاطار

تصاویر



تصویر شهید شیرمحمّد طاطار در جوانی



مراسم یادواره‌ی هفتمین سالگرد شهادت شهید در چادرهای عزاداری مرسوم ترکمن‌ها با حضور اقشار مختلف مردم در روستای قره‌سو (زادگاه شهید)

تصاویر



مراسم هفتمین سالگرد شهادت شهید
با حضور مسوولین و علمای منطقه و قم



سخنرانی شهید در دانشگاه علی‌آباد کتول گرگان
به مناسبت میلاد پیامبر رحمت ﷺ و امام صادق علیه‌السلام

تصاویر

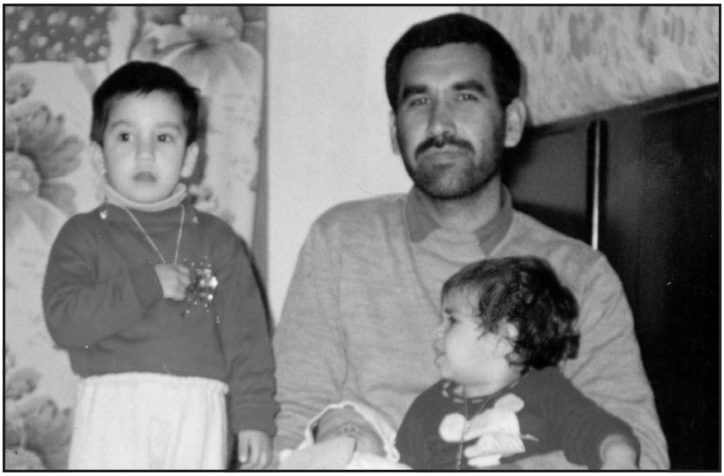


شهید در هنگام سرکشی از مناطق محروم در زمانی که عضو شورای بخش آزادشهر بود!
آن‌چنان به‌گرمی دستش را در دستانت فشردی که سردی روزگار فراموشش شد!

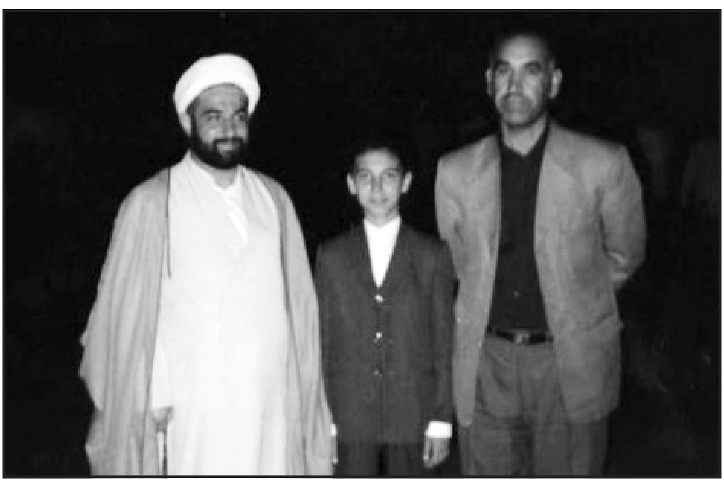


سخنرانی شهید در مراسم یادواره‌ی شهدای گمنام شهرستان گنبد
«بسی گفتی و گفتند از شهیدان   شهیدان را شهیدان می‌شناسند»

تصاویر

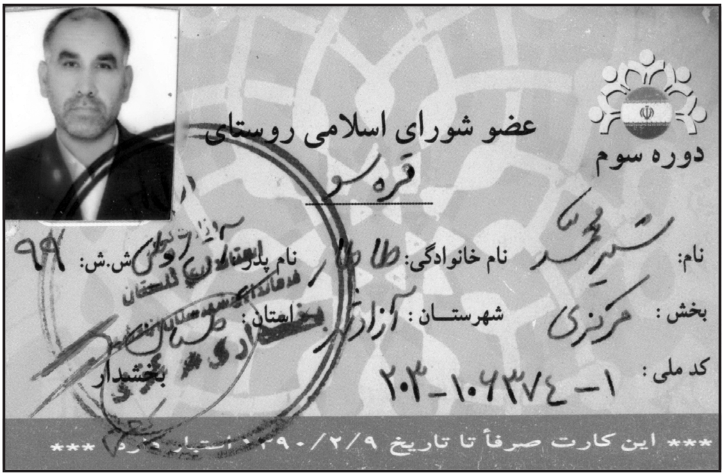


چه آرام گرفته‌اند فرزندانت در آغوشت ای پدر مهربان...



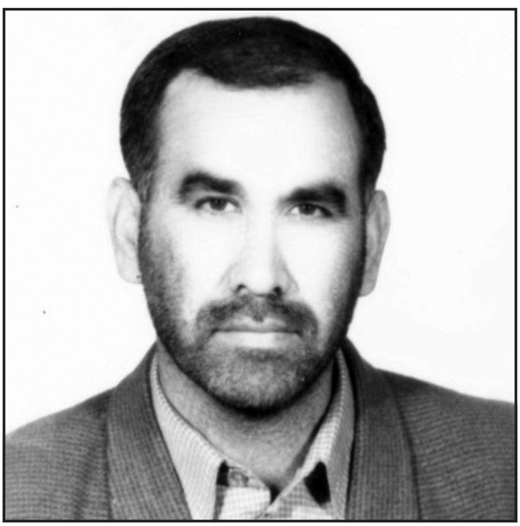
«بَقِیَّةُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»

حضور شهید به همراه یکی از دوستان در مسجد مقدّس جمکران قم

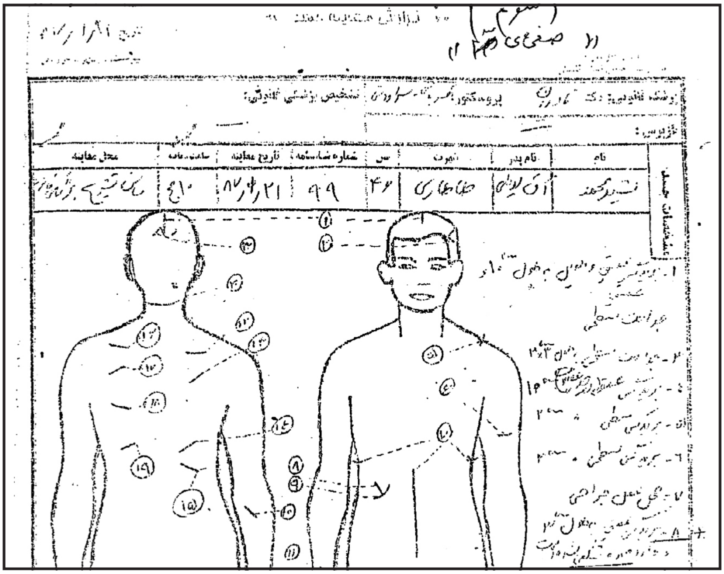


کارت عضویت شورای اسلامی روستای قره‌سو

منتخب مردم شد؛ به واقع مددکار مردم شد تا در امانت خیانت نکرده باشد.



چقدر حرف برای گفتن داشتی! اکنون از نگاهت الهام می‌گیرند...



تصویر ضربات وارده بر پیکر شهید بر اساس گزارش پزشکی قانونی



تصویری از تیم فوتبال «بئرلشیگ» (تیم هم‌دلی و اتّحاد) که توسّط شهید طاطار با گزینش از جوانان مستعد، متعهّد و فعّال روستاهای منطقه‌ی ترکمن صحرا تشکیل شد.

تصاویر



مزار عطرآگین شهید در آرامگاه مسلمین باوا پیر (باواکاکا)
روستای آقچه‌لی علیا (فطن آخوند)، کیلومتر ۵ جادّه‌ی گنبد به آزادشهر

امام خمینی قدس‌سره:

همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت، مزار عاشقان و عارفان و دل‌سوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به‌حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به‌حال آنان که در این قافله‌ی نور جان و سر باختند! خوشا به‌حال آن‌هایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!

«صحیفه‌ی امام خمینی رحمه‌الله، ج ۲۱، ص ۹۲-۹۳»